



محلولِ زندگی

تجربه‌های نویسنده‌گان آن‌هاست، می‌تواند غلظت محلولِ زندگی ما را زیاد کند و سریع‌تر رشد کنیم. اما این تجربه‌ها و دانستن‌های شیرین فقط وقتی تبدیل به بلورهای قشنگ معرفت خواهند شد که در اطراف رشته‌های صاف و محکم شکل بگیرند. رشته‌ای به نام «صراط مستقیم» که در هر نماز از خداوند طلب می‌کنیم. پس بیایید بیشتر دقت کنیم به چیزی که خداوند یادمان داده است مرتب از خودش بخواهیم.

می‌دانید که اگر محلول شکر را خیلی غلیظ کنیم، کم‌کم بلورهایی ایجاد می‌شود و به صورت نبات درمی‌آید. اگر بگذاریم نبات همین‌طور سر خود شکل بگیرد، توده‌ای از بلورهای نامرتب ایجاد خواهد شد. اما اگر یک رشته نخ یا میله‌ای صاف را در محلول شکر قرار دهیم بلورهای زیبایی در اطراف آن تشکیل خواهد شد. شخصیت ما آدم‌ها نیز در محلولِ زندگی به آرامی شکل می‌گیرد. خواندن کتاب‌های مفید که حاصل افکار و

حبیب یوسف‌زاده

نوجوان آبان ۱۳۹۰

ماهنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی برای دانش‌آموزان دوره راهنمایی تحصیلی دوره‌سی‌ام/آبان/۱۳۹۰ شماره‌ی‌دربی‌۲۳۵

نوجوان



وزارت آموزش و پرورش سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی دفتر انتشارات کمک آموزشی

- | | | | | | |
|---------------------------------------|-------------------------------------|---|----------------------------|-----------------------------------|--|
| ۸ مدرسه‌آشپزها کار درس | ۵ حسادت ممنوع مهارت‌های زندگی | ۴ به روزها بد نگو لحظه‌های فیروزه‌ای | ۲ کشتی شطرنجی میزگرد | ۱ نبات زندگی یادداشت سردبیر | |
| ۱۸ سوخت پاک برای چراغ روح سخن آشنا | ۱۴ چرخش زمین عصر طلایی | ۱۲ فکرهای رنگی کاردستی | ۲۰ خطوط ماندگار علمی | ۱۰ یک سبب شعر لحظه‌های شاعرانه | |
| ۲۵ فارسی یا عربی زبان و زمان | ۲۲ فیلیپن داستان ماه | ۳۰ خطوط ماندگار علمی | ۱۹ زبان نو زبان انگلیسی | | |
| ۳۴ ارباب رینگ‌ها ورزش | ۳۲ معماران نابینا شگفتی‌های خلقت | ۳۰ مراغه ایران ما | ۲۶ گل‌دان آثار رسیده | | |
| ۴۰ شامی پیازچه جعفری دست پخت | ۳۸ زنگ تفریح جدول و سرگرمی | ۳۷ کتابخانه معرفی کتاب | ۳۶ کولر بدن سلامت | | |

ارتباط با ما

اگر انتقاد یا پیشنهادی درباره‌ی شکل و محتوای مجله یا چگونگی توزیع آن دارید با شماره تلفن ۱۴۸۲ - ۸۸۳۰ - ۲۱ تماس بگیرید و پس از شنیدن صدای پیام گیر، کد مورد نظرتان را وارد کنید و بعد از شنیدن دوباره همان صدای پیام بگذارید.

کد مدیر مسئول: ۱۰۲، کد سردبیر: ۱۰۶، کد امور مشترکین: ۱۱۴

دفتر انتشارات کمک آموزشی به جز رشد نوجوان مجلات زیر را نیز منتشر می‌کند:

رشد کودک، ویژه پیش‌دبستان و دانش‌آموزان کلاس اول دبستان
رشد نوآموز، برای دانش‌آموزان کلاس‌های دوم و سوم دبستان
رشد دانش‌آموز، برای دانش‌آموزان کلاس‌های چهارم و پنجم دبستان
رشد جوان، برای دانش‌آموزان دوره متوسطه
رشد برهان (نشریه ریاضی دوره متوسطه)
رشد برهان (نشریه ریاضی دوره راهنمایی)
ماهنامه‌های رشد معلم، تکنولوژی آموزشی، آموزش ابتدایی، مدیریت مدرسه
مدرسه فردا، آموزش راهنمایی تحصیلی، آموزش فیزیک
آموزش شیمی، آموزش زبان و ادب فارسی، آموزش زبان
آموزش ریاضی، آموزش زیست‌شناسی، آموزش جغرافیا
آموزش معارف اسلامی، آموزش تاریخ، آموزش تربیت بدنی
آموزش هنر، آموزش علوم اجتماعی، آموزش زمین‌شناسی، آموزش قرآن
آموزش فنی و حرفه‌ای، مشاور مدرسه و پیش‌دبستان (برای دبیران، آموزگاران
دانشجویان تربیت معلم، مدیران مدارس و کارشناسان آموزش و پرورش).

مدیر مسئول: محمد ناصری

سردبیر: حبیب یوسف‌زاده

شورای کارشناسی:

مجید عمیق، علیرضا متولی، محمدعلی قربانی

مدیر داخلی: زهره کریمی

ویراستار: لیلایلیلی

طراح گرافیک: روح‌الله محمودیان

نشانی دفتر مجله: تهران، صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۳

تلفن: ۸۸۴۹۰۹۷

نشانی مرکز بررسی آثار: تهران، صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۶۷

تلفن: ۸۸۳۰۵۷۷۲

وبگاه: www.roshdmag.ir

وبلاگ: www.roshdmag.ir/weblog/nojavan

رایانامه: nojavan@roshdmag.ir

شمارگان: ۷۰۰۰۰

چاپ: شرکت افست (سهامی عام)

در شماره قبل، گزارش گفت‌وگو با چهار دختر نوجوان را برای تان نوشتیم. شرح گفت‌وگوی ما ناتمام ماند. نشست که تمام شد، تازه فهمیدم به اندازه آب دریاچه پشت سد امیر کبیر حرف ناگفته باقی مانده است. گفتیم سد. بله، بسیاری از حرف‌ها و درد دل‌های شما نوجوان‌ها همیشه پشت سد می‌ماند و ما در این صفحه‌ها سعی داریم دریچه کوچکی باز کنیم تا مقداری از این حرف‌های ناگفته و درد دل‌ها بیرون بیایند تا ببینیم چه طور می‌توانیم در مانشان کنیم.



کارشناس: علیرضا متولی

گشتی شطرنجی

حل مسائل بدون درگیری

ارتباط یعنی، روبه‌رو شدن با کسانی که شخصیت آن‌ها با ما فرق دارد. مثل شطرنج که در آن هر مهره‌ای ویژگی، قدرت و حدود حرکتی مخصوص به خود دارد. البته این فقط یک مثال است و زندگی واقعی با شطرنج تفاوت زیادی دارد. فهمیدن این موضوع، کلید حل بسیاری از مسائل بین آدم‌هاست. نباید توقع داشته باشیم علاقه‌مندی‌های دوستان درست مثل ما باشد. ممکن است تو از تماشای فیلم لذت ببری و دوستت از خواندن کتاب لذت بیشتری ببرد. ممکن است کسی از شنا لذت ببرد و دیگری از کوه‌نوردی. به دلیل همین تفاوت‌ها و نیاز به ارتباط با همدیگر، همیشه مشکلاتی به وجود می‌آید. گاهی احساس می‌کنید، در ارتباطتان با یک دوست در حال تهدید شدن یا کیش شدن هستید.

کشتی یا شطرنج؟

بیشتر آدم‌ها مسائلشان را به صحنه کشتی می‌آورند و به جای حل مسئله شروع به درگیری با هم می‌کنند. قهر می‌کنند. پشت سر هم حرف می‌زنند. بعد از مدتی هم دلشان برای همدیگر تنگ می‌شود و قدرت بازگشت

یک درد مشترک اکثر نوجوان‌ها، مشکل ارتباط با اطرافیان است. بسیاری از تهدیدهای زندگی آن‌ها یا همان کیش شدن‌ها- که در شماره قبل توضیح دادیم- مربوط می‌شود به درگیری‌هایی که با دیگران دارند. می‌دانید که آدم‌ها با هم فرق دارند و هر کسی ویژگی‌ها و توانایی‌های مخصوص به خود دارد. اخلاق و رفتار هر فرد بستگی به شخصیت او دارد. از طرفی شخصیت هر کس به عوامل مهمی بستگی دارد؛ مثل وراثت، محیط، وضعیت اقتصادی و فرهنگی که در آن بزرگ شده است. حتی فرزند چند خانواده بودن، دختر یا پسر بودن و اتفاقات مهم زندگی هر کس در شکل‌گیری شخصیت او تاثیر دارد.

در بیاورد ناراحتم. همیشه کمدم را بازرسی می‌کند. دفتر خاطراتم را پنهانی می‌خواند.»

یکی دیگر می‌گوید: «من از این موضوع ناراحتم که پدر و مادرم با من کاری ندارند. انگار نه انگار که من وجود دارم. آرزو به دلم مانده است که یک بار ازم بپرسند. چه می‌کنی؟ با کی دوستی؟ با کی دشمنی؟»

- پدر و مادرم بین من و برادرم فرق می‌گذارند. برادرم حق دارد هر کاری بکند اما من ندارم.

- خودم نمی‌توانم لباس مورد علاقه‌ام را بخرم. باید چیزی را بپوشم که مادرم دوست دارد..

- هر وقت با دوستانم تلفنی حرف می‌زنم دعوایم می‌کنند.

- پدرم زیادی محبت می‌کند. از دست محبت‌های زیاد از حد پدرم خسته شده‌ام.

و چند نمونه هم از درگیری‌های نوجوانان با دوستانشان:

- دوست من دوست تازه‌ای پیدا کرده و دیگر با من مثل سابق نیست.

- دوستم از من پول، لباس، کتاب و... قرض گرفته ولی بر نمی‌گرداند.

- یکی از هم‌کلاسی‌ها خیلی اذیتم می‌کند. نمی‌دانم چه کار کنم.

- دوست من اصلاً زیر بار حرف حق نمی‌رود و نظر کسی را قبول ندارد.

- دوست من کار بدی انجام می‌دهد. چند بار نصیحتش کرده‌ام اما گوش نمی‌دهد.

- دوست من رازی را که به او گفته بودم به چند نفر گفته است.

این‌ها نمونه‌هایی از درگیری‌های بین نوجوانان و اطرافیان آنهاست. نمی‌دانند چه‌طور با این مسائل کنار بیایند. می‌پرسید چگونه این‌ها را به صحنه شطرنج بیاوریم؟ چگونه با این‌طور مسائل کنار بیاییم؟

در شماره بعد برایتان توضیح می‌دهم که

چگونه وارد بازی شوید. اگر راه‌های

بازی درست با مسائل زندگی

را یاد بگیرید، کمتر کیش

می‌شوید و اصلاً مات

نمی‌شوید.

تا شماره بعد.....

به دوستی دوباره را ندارند. این مسائل ممکن است بین خواهر و برادرها و والدین هم پیش بیاید.

می‌توانیم بگوییم بسیاری از نوجوان‌ها در حال کشتی گرفتن با اطرافیان خود هستند. نتیجه این کشتی گرفتن‌ها گاهی مساوی است. گاهی هم یکی از طرفین برنده می‌شود. اما بهترین شکل آن است که هر دو طرف احساس برنده بودن کنند. احساس شکست یکی از طرفین باعث می‌شود دوباره مسائل تازه‌ای شروع شود. وقتی وارد درگیری با اطرافیان خود می‌شوید، در واقع وارد تشک کشتی می‌شوید و

شروع می‌کنید به زیر

یک‌خم‌همدیگر

را گرفتن.



قوانین بازی

اما راه مبارزه برای کسب پیروزی در زندگی، کشتی گرفتن نیست.

کشتی گرفتن نفس شما را می‌گیرد. خسته‌تان می‌کند. بهتر است درگیری‌های زندگی‌تان را از روی تشک کشتی به صحنه شطرنج

بیاورید و با فکر حل کنید. اصول و قواعد بازی زندگی را یاد بگیرید. همان‌طور که شطرنج قانون دارد، بازی زندگی هم قانون دارد. به

تعدادی از قانون‌های زندگی در شماره قبل اشاره کردم. مثل مهره‌های شطرنج، شما هم باید حدود حرکت خود را بشناسید.

البته قصد نداریم برای شما حد و حدود تعیین کنیم؛ قصدمان این است که بگوییم چگونه بدون شکست دادن دیگران بازی را ببریم.

چگونه بازی کنیم که همه احساس شیرین برد داشته باشند. به نمونه‌هایی از درگیری‌های خانگی دقت کنید:

- بزرگ‌ترین مشکل من در خانواده مقایسه کردن است. مادرم می‌گوید: «دختر عموتو می‌بینی، باباش یه کارگر ساده است. اما تو

همه چی داری! معدل تو شده ۱۸، معدل دختر عموت شده ۱۹.» یکی از دخترها که دوست ندارد اسمش را ببرم می‌گوید: «من از

این که مادرم سعی می‌کند از دنیای خصوصی من سر



به روزها بد نگو!

محمود پور وهاب
تصویرگر: وحید خانمی

درسی از امام هادی (ع) به مناسبت ۲۱ آبان سالروز ولادت ایشان

کرد. همه به احترام او از جا بلند شدند و از دیدن سر و وضع آشفته‌اش تعجب کردند. یکی از یاران امام پرسید: «ای حسن بن مسعود چه شده؟»
حسن در حالی که می‌نشست با عصبانیت گفت: «لعنت به این روزگار، لعنت به این روز، چه روز بد و شومی. بدتر از امروز روزی را سراغ ندارم. اسبی به من تنه زد، انگشتم زخمی و پیراهنم پاره شد و ...»
امام هادی (ع) به حسن نگاه کرد و گفت: «ای حسن! تو با این که با ما رفت و آمد داری، این حرف‌ها را می‌زنی و گناه خود را بر گردن بی‌گناهی می‌اندازی. این دشمن‌ها سودی به حال شما ندارد ...»
حسن از حرف‌های امام به خود آمد. فهمید که اشتباه کرده‌است. گفت: «سرورم حق با شماست! از درگاه خداوند طلب آمرزش دارم. امیدوارم خداوند مرا ببخشد.»
امام گفت: «پس تکرار نکن و به روزها بد نگو ...»

لباس تازه‌ای بر تن داشت و به سر و رویش خوب رسیده بود. از بس عجله داشت، متوجه اطراف نبود، انگار کسی را نمی‌دید و صدایی را نمی‌شنید. نزدیک دهانه بازار، ناگاه اسبی به او تنه زد. او هم به عابری خورد و روی زمین ولو شد. اسب سوار فوری پیاده شد. مردم دورش جمع شدند. از انگشتش خون می‌آمد. اسب سوار معذرت خواست و با پارچه‌ای زخم انگشتش را بست. با آه بلندی دستی بر پشت کمرش کشید. کمرش به سنگی خورده بود و بسیار درد می‌کرد. فهمید که پشت پیراهنش کمی پاره شده‌است. یکی زیر بغلش را گرفت و او را از زمین بلند کرد. مغازه‌داری آب آورد. کمی آب به سر و صورتش زد تا حالش بهتر شد. می‌خواست به خانه برگردد اما دلش نیامد ملاقات با امام را از دست بدهد. یکی دوبار در هفته خدمت امام هادی (ع) می‌رسید و به سخنانش گوش می‌داد. آرام سوی خانه امام راه افتاد. چند تن از یاران و شاگردان در خانه امام بودند. در زد، وارد اتاق شد و سلام



او علاوه بر ستاره شناسی در فیزیک، جغرافیا، ریاضی، کانی شناسی و تقریباً همه شاخه های ریاضیات کتاب نوشته است.







مدرسه آشپزها

نهمینه حدادی

چه قدر دلتان می خواهد مدرسه تان شبیه بقیه مدرسه ها نباشد؟

چه قدر دلتان می خواهد مدرسه تان شبیه بقیه مدرسه ها نباشد، کلاستان با بقیه کلاس ها فرق داشته باشد، درس های متفاوتی بخوانید و امتحان آخر سالتان شبیه بقیه امتحان ها نباشد؟ فکر می کنید غیر ممکن است؟ البته که نه. در این مدرسه باید به جای مداد و گونیا، قارچ و شکلات و گوشت با خودتان سر کلاس درس ببرید. باور این که پسر شانزده ساله ای باشید و بدانید ۴۰۰ نوع آش ایرانی وجود دارد، هیچ هم سخت نیست؛ چون شما رشته آشپزی می خوانید. بلدید قرمه سبزی بپزید، بوها و طعم های مختلف را می شناسید و به زودی آشپز بزرگ و عالی مقامی می شوید. از همان ها که رستوران های گران دارند و مردم سر و دست می شکنند دست پخت آن ها را بخورند... شما بلدید بستنی شکلاتی، کارامل و ساندویچ های بسیار هوس انگیز درست کنید و این ها را در مدرسه یاد گرفته اید.

عکس اعظم لاریجانی



کلاس های مدرسه آشپزی، علاوه بر میز و نیمکت کلی قابلمه و کفگیر و ملاقه و نمک و سس و ظرف و ظروف مختلف دیگر دارد. ممکن است یک روز، در استان درست کردن دسر باشد و یک روز مجبور شوید اشکنه درست کنید. وقتی هم نوبت آشپزی شماست، همه می نشینند و نگاهتان می کنند. هر چه را که آماده کردید به تعداد بچه های کلاس می کشید و می دهید دست آن ها تا بخورند. آن ها غذا، شیرینی یا دسر را مزه مزه می کنند و نظرشان را می گویند. آقا یا خانم معلم هم که خودش یک آشپز خبره است به شما نمره می دهد.

آشپزی تنها پختن نیست

آقای حکیمی آشپزی ماهر است که در هنرستان تدریس می کند. او می گوید: «آشپزی تنها پختن نیست. در ایران باستان آشپزها حکیم بوده اند. آن ها آش می پختند و با آش انواع بیماری ها را درمان می کردند.» او ادامه می دهد: «آشپزی در ایران مدت ها سنتی بوده است، اما الان خیلی خوب است که علمی شده است و از هنرستان تا دانشگاه تدریس می شود.» می پرسیم: «در کلاس آشپزی خودتان مواد را به بچه ها می دهید؟» نه، هزینه ها تقسیم می شود و بچه ها خودشان همه چیز را تهیه می کنند.

درس‌هایی
که باید
بخوانید:

- آشپزی (نظری + علمی)
- شناخت مواد
- زبان تخصصی
- قنادی در هتل
- کافی‌شاپ و ...



در آینده
چه کاره
می‌شوید؟

- آشپز رستوران یا هتل
- صاحب رستوران خودتان
- تاسیس آشپزخانه
- تاسیس قنادی
- تاسیس کافی‌شاپ



امتحان آخر
سال شما
چگونه است؟

یک جشنواره غذا برگزار می‌شود. شما یک نوع غذا همراه سالاد و دسر در خانه تهیه می‌کنید. دستور پخت آن را هم تحویل معلم می‌دهید. مردم می‌آیند و از دست‌پخت شما می‌خورند. معلمان غذاها را می‌چشند و به ظاهر غذای شما نمره می‌دهند. چند روز بعد شما باید آن غذا، سالاد و دسر را جلوی چشم معلمان بپزید. سرعت آشپزی، مواد مورد استفاده، تمیزی و همه و همه در نمره شما تأثیر می‌گذارند.



ویژگی‌های
یک
نوآشپز

- سرعت عمل
- حواس پنج‌گانه قوی
- برخورداری از هنر و تجربه
- جست‌وجوگر و مشتاق کشف‌های جدید
- آشنایی خوب با غذاهای کشورمان

لباس‌هایی که
باید بپوشید

- کلاه سرآشپز
- پیش‌بند
- روپوش
- دستمال گردن



از اول سال بچه‌ها
خودشان آشپزی
می‌کنند؟

نه، بار اول معلم، بار دوم نصف - نصف، بار سوم بیست درصد با معلم است و بقیه با دانش‌آموز. در نهایت خود دانش‌آموز باید آشپزی کند.

یک سبد شعر

زیر نظرِ بابک نیک طلب

کتاب

در کتاب آمده است
حرفی از آزادی
شعر زیبای خوشی
قصه‌های شادی
در کتاب آمده است
داستان‌ها از نور
حرف تاریکی و جهل
قصهٔ ظلمت کور
در کتاب آمده است
حرفی از همت و کار
شعر سرسبزیِ باغ
کشت‌زار پربار
تو کتابی بنویس
روی هر صفحهٔ آن
بهترین قصهٔ عمر
حرفی از یک انسان

آوای نی

از سینهٔ چوپان
چون گردی از نقره
آرام، روی دشت و صحرا ریخت
و آسمان، موجی پر از شادی
مانند یک رنگین‌کمان آویخت
روی سر چوپان
و دشت و کوه و آسمان
یک‌باره زیبا شد.
جعفر ابراهیمی

سیزده آبان

روز امید، روز صبح سپید
روز از خون دمیدن خورشید
روز مشت و گلوله و فریاد
روز فریاد بر شب بیداد
روز پیروزی سحر بر شب
روز فریاد شب‌شکن بر لب
شب ظلمت، شب پریشانی
شبی از داغ گل چراغانی
باغ از بوی گل معطر شد
گل به گل، غنچه غنچه، پر پر شد
مشت دیو سیاه شب واشد
شب ز فریاد صبح رسوا شد
روز پیروزی تو امروز است
روز ما روز دانش‌آموز است
تا ابد زنده باد و جاویدان
روز ما روز سیزده آبان
الف. قیام

پروین دولت آبادی

آفتاب اولی

تقدیم به امیر غدیر

یا علی علی

ای امام و ای ولی

در مسیر روشنی

آفتاب اولی

ای چراغ راه دین

ای امیر مؤمنین

می رسد صدای تو

مهربان و دلنشین

مهربان تر از نسیم

یار یاس و یا کریم

دست مهربان تو

سایه بان هر یتیم

توی باغ جانماز

مثل گل شکفته‌ای

یا علی، بگو، بگو

با خدا چه گفته‌ای؟

ای امام خوب ما

ای گل محمدی

در زمین و آسمان

جانشین احمدی

بر لبان ما همه

عطر خوب نام توست

راه ما در این جهان

روشن از کلام توست

محمد عزیز (نسیم)

یار مهربان

یار مهربان! کتاب

مثل آسمان، کتاب

گنج ناگشوده‌ای

پیش روی مان کتاب

هدیه‌ای گران بها

بین دوستان کتاب

همدم همیشه

کودک و جوان کتاب

با تمام کوچکی

هست یک جهان کتاب

با تو حرف می زند

خوب و خوش بیان کتاب

قاصد بهار و گل

در دل خزان کتاب

شعر خوب دوستی

یار مهربان، کتاب!

ذبیح الله ذبیحی

بچه‌خوان
آبان ۱۳۹۰



فکرهای رنگی

سپیده فتحی

عکس: علی خوش جام

دسترس هستند. راستی تا به حال فکر کرده‌اید که چگونه می‌توانید از آن‌ها در نقاشی خود استفاده کنید اگر امتحان نکرده‌اید، دست به کار شوید و ببینید آن‌ها چه دفتر نقاشی‌های خوبی هستند.

گاهی وسایل، ابزارها یا چیزهای ساده‌ای که در اطراف ما وجود دارند، سهم بسیاری در شکوفایی و پرورش خلاقیت و نوآوری ما دارند. کمی به دور و بر خود نگاه کنید. دستمال کاغذی‌ها یکی از این اشیای در

چند قطعه دستمال کاغذی (دستمال‌های لوله‌ای که روی آن‌ها خال‌ها یا نقش‌های برجسته و بی‌رنگ وجود دارد برای این کار مناسب هستند. توجه داشته باشید از دستمال‌هایی با طرح‌های رنگی نمی‌توان استفاده کرد.)
 ابزار رنگ آمیزی (خودکار، ماژیک، روان نویس‌های رنگی و ...)
 مقوا، چسب، قیچی، گیره کاغذ و پرگار.

مواد و ابزار مورد نیاز:

گام اول: نقاشی روی دستمال کاغذی

- تکه‌ای دستمال بردارید و به نقش‌های برجسته و خال‌های بدون رنگ آن خوب نگاه کنید.
- سعی کنید با کمک نقش‌ها و نقطه‌هایی که روی آن می‌بینید، نقش‌های دیگری به وجود آورید؛ برای مثال نقطه‌ها را به کمک خطوط منحنی، شکسته یا شکل‌های هندسی و ... به هم وصل کنید.
- تصور کنید این نقطه‌ها به چه چیزی غیر آن چه هستند می‌توانند تبدیل شوند؛ آدم، جوجه، پروانه، ماهی و ...
- می‌توانید بعضی قسمت‌های طرح را با کمک نقطه‌گذاری و بقیه طرح را بدون کمک نقطه‌ها کامل کنید؛ برای مثال می‌توانید گل‌دان را با کمک نقطه‌ها و بقیه طرح را بدون توجه به نقطه‌ها کامل کنید.
- روی یک تکه دستمال کاغذی ابتدا طرح‌های مختلف را تمرین کنید و بهترین طرح‌ها را برای اجرا یا تکرار انتخاب کنید. سپس ترکیبی از طرح‌هایی را که به وجود آورده‌اید، در یک دستمال جداگانه، با ظرافت و تمیز اجرا کنید.
- سعی کنید به نقش‌های غیرواقعی (انتزاعی) هم فکر کنید و آن‌ها را در طرح‌های خود به کار بگیرید.

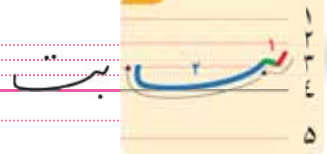
۱۲

خودکار
۱۳۹۰ آبان

خوش‌نویسی با خودکار برای آن‌هایی که می‌خواهند با خرچنگ و قورباغه خود خداحافظی کنند.

ادامه شماره ۱

سرمشق‌ها



گام دوم: ساخت جامدادی

۱۳
نوجوان
آینده ۱۳۹۰



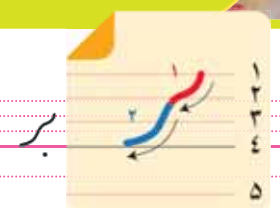
- کاربرد این نوع نقاشی را در جامدادی تجربه کنید.
- مقوایی به ابعاد 18×10 سانتی متر تهیه کنید.
- دستمال کاغذی را که نقش دار کرده‌اید، دور آن بچسبانید و لبه‌ها را به سمت پشت مقوا ببرید و با چسب محکم کنید تا مقوای شما مرتب شود.
- عرض‌های این مستطیل را با چسب مایع به هم بچسبانید تا یک استوانه به وجود آید.
- (دو لبه روی هم آمده را با کمک گیره کاغذ ثابت کنید تا چسب خشک شود).
- به کمک پرگار دایره‌ای به قطر هفت سانتی متر روی مقوا بکشید و دور آن را ببرید.
- درون این دایره، دایره کوچک‌تری به قطر شش سانتی متر بکشید.
- از لبه بیرونی دایره به سمت دایره داخلی برش بزنید و این برش‌ها را به سمت داخل تا کنید.
- این دایره را به کف استوانه بچسبانید.
- حالا یک جامدادی با نقش دلخواهتان دارید. با گذاشتن یک بطری شیشه‌ای در آن می‌توانید یک گلدان طرح‌دار داشته باشید.
- این شیوه را برای ساختن کارت تبریک‌های زیبا هم امتحان کنید.
- امتحانش واقعاً مجانی است!



دوستان نوجوان، شما چه استفاده‌ای از این دستمال کاغذی‌های نقش‌دار می‌کنید؟

برای ما توضیح یا عکس کارهای‌تان را بفرستید.

با تشکر از دانش آموزان هنرمند: مینا ابراهیم پور، فاطمه بهشتی، سوگند تاجیک، کیمیا عمادیان، مهدیه شیخی، الهام بهرامی



امید! الآن ما داریم حرکت می‌کنیم یا این درخت‌ها؟

چی؟ شوخی می‌کنی؟ معلومه که ما داریم حرکت می‌کنیم.

مامان، این درخت‌ها دارن کجا می‌رن؟ نگاه کن. همه با هم دارن حرکت می‌کنن

می‌بینی! اگه ما هم از قبل با این موضوع آشنا نبودیم ممکن بود به اشتباه بیفتیم

الآن همه ما می‌دونیم که کره زمین به دور خودش می‌چرخه و ستاره‌های آسمان تقریباً نقطه‌های ثابتی هستند، اما آیا فکر می‌کنی این موضوع در گذشته هم به همین اندازه واضح بوده؟

وای مردم! دخترم نیست! دخترم گم شده!

در گذشته‌های دور مردم فکر می‌کردند زمین ثابت است و آسمان به دور زمین می‌چرخد

چه جالب!



خانم! اون دختر شما نیست؟

نظریه مهمی که در این مورد وجود داشت، نظریه ارسطو بود. او معتقد بود همه سیاره‌ها و ستاره‌ها در حال چرخیدن به دور زمین هستند.

همان‌طور که می‌بینید، این کره آسمان است. کره آسمان در حال چرخش به دور زمین است.

حالا بیا برویم تا یک موضوع جالب را در همین رابطه به تو نشان بدهم.

این غریبه‌ها کیستند؟

حرفی که ارسطو می‌زد، همان منظره ظاهری بود که همه دیده بودند. مثل حرکت درخت‌ها که از داخل اتوبوس در حال حرکت، مشاهده می‌کنیم

بله استاد. ما این موضوع را هر شب با چشم‌های خودمان می‌بینیم.

یعنی، مردم مثل همان دختر بچه‌ای که توی اتوبوس بود، اشتباه می‌کردند!

فکر کنم مخالفان شما آن‌ها را فرستاده‌اند، تا نظم کلاس شما را به هم بزنند!

این یکی از کتاب‌های ابوریحان بیرونی است

الان ما به دوره ابوریحان بیرونی آمده‌ایم. در این دوره بعضی از دانشمندان نظریات جالبی درباره چرخش زمین داشته‌اند. آن کتاب را نگاه کن.

این‌جا را نگاه کن.

روزی ابرنید سجزی را دیدیم. بعد از سلام و احوال پرسی
یک اُسطرلاب در دستش دیدیم.
که این اُسطرلاب با همه اُسطرلاب‌ها فرق داشت
چون بر اساس چرخش زمین ساخته شده بود.

اُسطرلاب چیه؟

یک ابزار نجومی است
که با آن می‌توان مکان
ستاره‌ها را در هر لحظه
مشخص کرد.



من خیلی اذرا به خاطر این موضوع تمسین کردم. چون
واقعاً فکر کسانی که معتقد به چرخش زمین هستند، ضلی
جالب است.



ببخشید. این‌جا یک
کتاب ندیدید؟

این دختر خانم اسمش
ریحانه است.

این‌طور به نظر
می‌رسد.

پس با این حساب ابوسعید
سجزی معتقد به چرخش
زمین بوده است.

چه جالب! یعنی او به
سؤال‌های شما جواب
می‌دهد؟

کتابتان این‌جا است.
ببخشید شما دختر
ابوریحان بیرونی هستید؟

بله. ابوریحان از کسانی
که به دنبال دانستن
باشند خیلی خوشش
می‌آید و با حوصله
به سؤال‌شان جواب
می‌دهد.

نه. فقط من گاهی
پیش ابوریحان می‌روم
و بعضی سؤال‌اتم را از او
می‌پرسم.



سوخت پاک برای چراغ روح

یعنی خوردن غذاهای پاکیزه و انجام عمل شایسته به روشنی آشکار می‌شود.

غذای پاک و حلال روح را پاک می‌کند و از آن روح پاک، عمل صالح بر می‌خیزد. در حالی که غذاهای حرام و ناپاک روح و جان را تیره می‌کنند و زمینه را برای انجام کارهای ناشایست آماده می‌سازند.

چنان که مولوی شاعر و عارف بزرگ قرن هفتم هجری می‌گوید: غذای حرام مثل این است که در چراغ به جای نفت، آب بریزیم!

لقمه‌ای کان نورافزود و کمال

آن بود آورده از کسب حلال

روغنی کاید چراغ ما کُشد

آب خوانش، چون چراغی را کُشد

[مثنوی معنوی، دفتر اول]

حدیث رسول اکرم (ص)

«خدا به آن کس که هر چه می‌خواهد می‌خورد و هر چه می‌خواهد می‌پوشد و بر هر مرکبی سوار می‌شود نظر رحمت نمی‌افکند تا این که این سه خصلت را از خویش بزاید و این رفتار را ترک کند.» [تحف العقول، ص ۳۳]



«يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ» ای پیامبران از غذاهای پاکیزه بخورید و عمل شایسته انجام دهید که من به آن‌چه انجام می‌دهید آگاهم.» [مومنون: ۵۱]

می‌دانیم پیامبران نیز مانند ما انسان بودند و دارای صفات بشری. آن‌ها نیز برای ادامه زندگی چون ما، نیاز به تغذیه داشتند، اما تغذیه برایشان هدف نبود بلکه آن را عاملی برای تکامل می‌دانستند و فقط غذاهای پاکیزه مصرف می‌کردند؛ از همان‌ها که حلال شمرده شده‌اند. در آیه چهار سورة مائده آمده است: «ای پیامبر، از تو سؤال می‌کنند چه چیزهایی برای آن‌ها حلال شده‌است؟ بگو آن‌چه پاکیزه است برای شما حلال گردیده است.»

اما برخی که هدف از غذا خوردن

را فقط لذت بردن می‌دانند،

هر چه باشد می‌خورند

بدون این که به نوع

آن توجه کنند. در

دنیای امروز که

مصرف غذاهای

آماده و کنسروی

زیاد شده‌است

توجه به مواد افزودنی

غذا بسیار مهم است. گاه

بسته‌بندی جذاب مواد غذایی و

خوراکی‌ها باعث می‌شود افراد فریب

ظاهر آن‌ها را بخورند و هر چه را در مغازه می‌بینند

بدون توجه به سلامت، ارزش تغذیه‌ای و کیفیت آن بخرند.

دانشمندان ثابت کرده‌اند

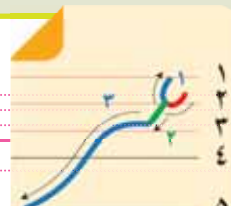
با توجه به این که امروزه به اثبات رسیده است نوع غذا در روحيات انسانی مؤثر است و مصرف مواد غذایی گوناگون آثار اخلاقی متفاوتی را در پی دارند؛ بنابراین ارتباط دو بخش آیه؛

جمله «انی بما تعملون علیم، من به آن‌چه انجام می‌دهید آگاهم» خود دلیلی است برای انجام دادن عمل صالح، چرا که وقتی انسان بداند کسی ناظر اعمال اوست بدون شک در اصلاح عمل خود می‌کوشد

منبع

۱. اسکندری، حسین، آیه‌های زندگی، انتشارات سروش
۲. تفسیر نمونه، انتشارات دارالکتب اسلامیه، ج ۱۴

پنیر



سز مشق‌ها!



Mohamad Ali Ghorbani

Illustrator: Sam Salmassi

English Fun



Jokes to Think

Why do we put candles on top of a birthday cake?

Because it's too hard to put them on the bottom!

"I remember when the candle shop burned down. Everyone stood around singing 'Happy Birthday.'"

PUPIL: If a person's brain stops working, does he die?

TEACHER: You're alive, aren't you?

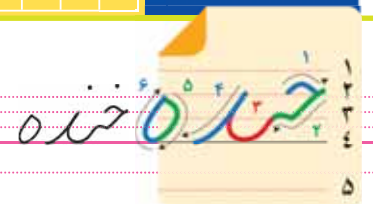


World Map



Alphabetical Countries Word Search

| | | | | | | | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| F | T | H | A | E | O | R | P | O | R | T | U | G | A | L |
| E | R | A | D | R | E | C | N | O | S | O | V | E | N | R |
| E | I | A | A | G | N | C | I | O | R | A | T | A | Q | U |
| N | T | E | N | R | I | R | E | X | S | W | P | H | I | S |
| T | H | R | A | C | E | Y | G | E | E | A | N | U | E | E |
| M | R | O | C | L | E | A | L | I | J | M | N | N | T | T |
| A | A | K | A | K | E | A | A | N | R | Y | N | G | A | A |
| U | T | N | R | I | I | O | I | I | A | E | N | A | A | N |
| S | D | U | T | S | K | L | B | A | R | M | G | R | E | A |
| T | T | C | S | E | O | R | M | P | G | E | O | Y | N | R |
| R | I | U | T | I | I | O | A | S | R | N | N | T | P | I |
| A | R | H | A | T | T | V | Z | M | S | T | A | R | T | T |
| L | E | B | A | N | O | N | A | W | N | I | T | H | L | I |
| I | E | I | T | T | D | N | A | L | A | E | Z | W | E | N |
| A | N | E | R | W | Y | O | R | W | I | T | D | H | X | U |



خطوط ماندگار

نوشتن و چاپ در گذر زمان

ترجمهٔ علیرضا جلیلی



افراد منتشر می‌شود. چاپ این امکان را می‌دهد تا افکار یک نفر به طور هم‌زمان در دسترس میلیون‌ها نفر قرار گیرد.

با خواندن نوشته‌ها از اخبار مطلع می‌شویم، سرگرم می‌شویم و آموزش می‌بینیم. از طریق نوشتن تاریخ ثبت و گفته‌های

تصور کن زندگی بدون کتاب، روزنامه، مجله، نامه و رایانامه چه شکلی می‌شد. حتماً خیلی با زندگی الان فرق می‌کرد. ما



نوشتن در زمان باستان

می‌نوشتند. برای نوشتن به خط میخی ابتدا با کمک نی حروفی را که شبیه میخ بودند بر لوحه‌های گلی می‌نوشتند. سپس آن را در آفتاب قرار می‌دادند تا خشک شود.



✳️ فارسی باستان به خط میخی نوشته می‌شد. دلیل نام‌گذاری این خط به میخی، آن بود که حرف‌های این خط به میخ شبیه بودند. خط فارسی باستان ۳۶ حرف داشت و از چپ به راست نوشته می‌شد.

در اولین شکل نوشتن به جای حروف از تصویر نگاره‌ها استفاده می‌شد. تصویر نگاره نمادی است که نشانگر یک کلمه یا یک صداست. برخی از اولین نوشته‌ها متعلق به مصر باستان است. در این نوشته‌ها که به ۵۰۰۰ سال پیش بر می‌گردد از تصویر نگاره‌هایی که به آن‌ها هیرو گلیف می‌گویند، استفاده می‌کردند. در همان نزدیکی، در میان رودان (بخش‌هایی بین دو رود دجله و فرات)، مردم با استفاده از خط میخی حساب و کتاب مالیات‌ها و محصولات خود را روی لوحه‌های رسی

✳️ مهم‌ترین اثر بازمانده از فارسی باستان کتیبهٔ داریوش بزرگ بر کوه بیستون است که بزرگ‌ترین سنگ‌نوشتهٔ دنیا به شمار می‌رود.

✳️ نوشته‌هایی به خط هیرو گلیف بر روی معبد هاتور در مصر.



شیوه‌های نخستین نوشتن
در گذشته‌های دور به جای نوشتن از ابزارهای بسیار متفاوتی استفاده می‌کردند. در آن زمان برای نوشتن با کمک نی حروف را روی گل رس حک می‌کردند. در روشی دیگر یک پر پرنده را در جوهر فرو می‌کردند و با آن روی پوست یا چرم حیوانات یا کاغذ پاپیروس می‌نوشتند. رومی‌ها در ۲۰۰۰ سال پیش از نوعی مداد برای نوشتن استفاده می‌کردند. اما مدادهای گرافیتی که امروزه استفاده می‌کنیم قرن شانزدهم در انگلستان اختراع شد. با وجود این بعضی روش‌های سنتی نوشتن - به خصوص در خوش‌نویسی - هنوز هم وجود دارد. برای مثال خط ژاپنی هنوز هم با قلم‌مو و جوهر نوشته می‌شود و در خوشنویسی ایرانی از قلم‌نی استفاده می‌شود.



نگاهی به زبان نوشتاری



امروزه در جهان در حدود ۶۸۰۰ زبان گوناگون وجود دارد و خیلی از آن‌ها حروف نوشتاری مخصوص به خود را دارند. با این وجود پنج گونه الفبا برتری مشخصی نسبت به بقیه دارند.

خط لاتین در حدود ۲۶۰۰ سال پیش ابداع شد. این الفبا پر استفاده‌ترین الفبای جهان است.

متون چینی یکی از قدیمی‌ترین متن‌ها در جهان هستند. در این متون از تصویر نگاره‌ها به عنوان حروف استفاده می‌کنند.

چاپ

اولین بار چینی‌ها چاپ را با استفاده از قطعه‌های چوب در قرن هفتم اختراع کردند. یک کلمه یا یک صفحه کامل روی یک قطعه چوب حک می‌شد. بعد آن را در جوهر فرو می‌کردند و روی پارچه چاپ می‌کردند. این قطعه چوب می‌توانست بارها در جوهر برود و روی پارچه چاپ شود اما این کار با دست انجام می‌شد.



در سال ۱۰۴۵، چاپگر چینی به نام پی شنگ حروف چاپی متحرک اختراع کرد. روی هر تکه چوب یکی از حروف الفبای چینی حک می‌شد و با جابه‌جایی تکه‌های چوب صفحه‌های جدید درست می‌شد. اما با وجود صدها حرف در الفبای چینی این روش چندان کارآمد نبود.

ماشین چاپ گوتنبرگ

چهار صد سال پس از پی شنگ، در سال ۱۴۵۵ یوهان گوتنبرگ آلمانی ماشین چاپ مکانیکی خود را اختراع کرد که از حروف چاپی متحرک فلزی استفاده می‌کرد. به این ترتیب در اروپا کتاب‌ها به مقدار زیاد چاپ شد و کتاب انجیل یکی از اولین کتاب‌هایی بود که به تولید انبوه رسید.



ماشین‌های چاپ چگونه کار می‌کنند؟ ماشین‌های چاپ مانند اولین نمونه‌های چاپ دستی از تکه‌هایی استفاده می‌کنند که حروف به صورت برجسته روی آن‌ها حک شده است. البته حروف را به صورت برعکس حک می‌کنند تا در هنگام چاپ به طور صحیح خوانده شود. برای چاپ حروف چاپی متحرک را در یک چارچوب جای می‌دهند و با جوهر می‌پوشانند و کاغذ بر بالای آن فشرده می‌شود.

ووه!

هر روز میلیون‌ها روزنامه در سراسر جهان چاپ می‌شود. روزنامه ژاپنی یومیوری شیمبون با حدود چهارده میلیون نسخه در روز، بیشترین شمارگان را در جهان دارد.

چاپ سیلک

در این شیوه چاپ از توری یا پارچه‌ای با سوراخ‌های بسیار ریز استفاده می‌شود. توری در قابی ثابت می‌شود و تصویر مورد نظر به تفکیک رنگ‌ها روی توری نقش می‌بندد. این قاب توری را شابلون یا کلیشه می‌نامند. قسمت‌هایی که نباید رنگ بخورند، با ماده‌ای مسدود می‌شوند. رنگ یا مرکب، فقط از بخش‌هایی که مسدود نشده‌اند، روی کاغذ یا سطح مورد نظر منتقل می‌شود و در نهایت، تصویر بر روی شیء چاپ می‌شود. با این روش، چاپ بر روی اشیای مختلف با حجم‌های متفاوت، ممکن می‌شود. تعداد شابلون‌ها، تعداد رنگ‌ها را مشخص می‌کنند.

چاپ اُفت

تصاویری که می‌خواهند چاپ کنند روی ورقه‌های فلزی (زینک) منتقل می‌شود. سپس آن‌ها را روی غلطک‌های لاستیکی می‌بندند. هر یک از این غلتک‌ها را با یکی از چهار رنگ اصلی زرد، سرخابی، آبی و سیاه نقش می‌زنند. وقتی کاغذ از زیر تک‌تک غلتک‌ها می‌گذرد، رنگ می‌گیرد و سرانجام، تصویر کامل تشکیل می‌شود.



چاپ رنگی

چه تعداد رنگ در این صفحه می‌بینی؟ از نظر فنی آن‌ها فقط چهار رنگ هستند؛ فیروزه‌ای، سرخابی، زرد و سیاه. با عبور کاغذ از لایه‌های غلتک‌های چاپ مقدار معینی از این جوهرهای رنگی روی آن چاپ می‌شود. رنگ‌ها به صورت سوزنی (ترام) در کنار هم قرار می‌گیرند. از کنار هم قرار گرفتن نقطه‌های رنگی، تصاویری به رنگ‌های گوناگون پدید می‌آیند.

افسانه فیلبان

محمد رضا یوسفی

تصویرگر: علیرضا خالقی فر

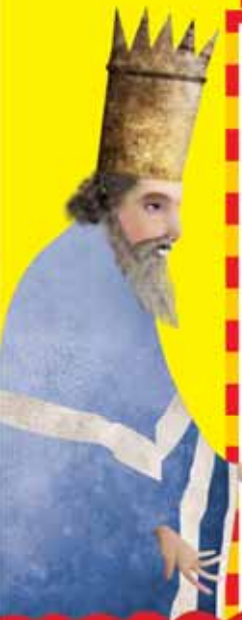
روزی روزگاری پادشاهی بود که یک فیل بزرگ، نه، خیلی بزرگ داشت. پادشاه دلش می‌خواست سوار فیل شود، اما فیل وحشی بود و به هیچ کس، حتی پادشاه سواری نمی‌داد. سربازها خواستند فیل را بکشند، اما پادشاه بهترین و پیرترین فیلبان را صدا کرد و به او گفت: «اگر تا سه سال دیگر این فیل وحشی را رام نکنی، خودت را زیر پای چهل فیل می‌اندازم و این فیل را نیز می‌کشم.» فیلبان پیر چاره‌ای جز تعظیم و اطاعت نداشت. با هزار جور فکر از کاخ بیرون آمد و به سربازها دستور داد تا زنجیر و



۲۲

فوجان آینه ۱۳۹۰





فیلبان گفت: «یا من باید این فیل را رام کنم، یا خودم زیر پای چهل فیل وحشی له شوم، کدام درست است؟»
نگهبان‌ها حرفی نزدند و غذای فیل را نصف و نصف تر کردند. دیگر فیل دیوانه شد. نعره می‌کشید و سرش را به زمین می‌کوبید. بیچاره آن قدر زور و قدرت هم نداشت که زنجیرها را پاره کند. فقط داد و هوار می‌کرد و وقتی پاهایش را بر زمین می‌کوبید خانه فیلبان می‌لرزید.

یک سالی گذشته بود که فیلبان به نگهبان‌ها گفت: «غذای فیل باید به اندازه غذای یک گاو باشد.»

فیل دیگر آن فیل بزرگ و گردن کلفت نبود، بلکه لاغر شده بود و دیگر آن زور و قدرت قدیم را نداشت. نگهبان‌ها با

تعجب به فیل نگاه می‌کردند و دلشان برای او می‌سوخت. حالا راستی راستی غذای فیل به اندازه غذای یک گاو بود و از

همه عجیب‌تر این که صدای فیل هم مثل ماع ماع گاو شده بود!

یک روز فیلبان دستور داد زنجیرها را از دست و پای فیل باز کنند. حالا قد و قامت فیل به اندازه یک

گاو بود، اما باز به این و آن حمله می‌کرد.

فیلبان توی قفس رفت. دستی بر سر و صورت فیل کشید، او را ناز و نوازش کرد و گفت: «آقا فیل! یا

تو باید رام شوی، یا من باید زیر پای چهل فیل له شوم، چه کنیم؟»

فیل که بسیار خشمگین بود نعره‌ای کشید و به فیلبان حمله کرد. فیلبان از قفس بیرون پرید و

گفت: «غذای فیل را به اندازه غذای گوساله کنید!» شاید فیل از کاری که کرد پشیمان شد؛ چون

به او آن قدر غذا کم دادند تا لاغر و کوچک

طناب به گردن فیل بیندازند و او را به خانه‌اش ببرند. بعد به آن‌ها دستور داد قفسی آهنی بسازند و یک عالم زنجیر کلفت و آهنی بیاورند. بعد دستور داد ستون‌های سنگی و کلفتی بسازند، فیل را در قفسی آهنی بیندازند و یک سر زنجیرها را به دست و پای فیل، و سر دیگر زنجیرها را به ستون‌های سنگی ببندند. فیل بیچاره که مانند مجسمه‌ای در میان قفس آهنی و زنجیرها اسیر شده بود نعره می‌کشید! فیلبان به نگهبان‌های فیل گفت: «کوهی از علف جلوی فیل بریزید تا بخورد و سیر شود و نعره نکشد.»

قفس فیل پر از علف شد. فیل به جای نعره کشیدن علف خورد و خوابید.

زمانی گذشت و کسی نمی‌دانست فیلبان چه فکری در سر داشت! او هرگز از یاد نمی‌برد که پادشاه به او گفته بود: «اگر

تا سه سال دیگر فیل را رام نکنی، خودت را زیر پای چهل فیل می‌اندازم و فیل وحشی را هم می‌کشم.»

فیلبان به نگهبان‌ها دستور داد که غذای فیل را نصف کنند. نگهبان‌ها گفتند: «آقا! اگر غذای فیل را نصف کنیم، او چنین و

چنان می‌شود!»

اما فیلبان به حرف آن‌ها گوش نداد و فیل هم که شکمش به اندازه یک دریا بود از گرسنگی نعره می‌کشید و زور می‌داد تا

زنجیرها را پاره کند.

چند رشته از زنجیرها مثل طناب پوسیده پاره شدند و روی زمین افتادند.

فیلبان دستور داد زنجیرها را بیشتر و بیشتر کنند.

فیل هر چه داد و هوار کرد و زنجیر پاره کرد و پایش را بر زمین کوبید، فیلبان گوش نداد که نداد، بلکه به نگهبان‌ها دستور داد

غذای فیل را باز هم نصف کنند.

دل نگهبان‌ها برای فیل سوخت و گفتند: «آقای فیلبان! این چه‌طور فیل رام کردن است؟ سرانجام فیل بدبخت را می‌کشی.»



به اندازه یک گوساله شد. حالا دیگر نگهبان‌ها از او نمی‌ترسیدند، اما او هنوز سرو صدا می‌کرد و پا بر زمین می‌کوبید.

وقتی که فیلبان دستور داد به فیل، اندازه غذای یک بز علف بدهند، نگهبان‌ها گفتند: «ای بابا! فیلبان می‌خواهد این حیوان را بکشد.» اما آن‌ها چاره‌ای نداشتند و یک سبد علف جلوی فیل ریختند.

فیل بیچاره همان طور لاغر و لاغرتر می‌شد تا به اندازه یک بز شد. فیلبان دستور داد تا فیل را از توی قفس بیرون بیاورند. فیل خوش‌حال شد. به این و آن حمله کرد و می‌خواست از خانه فیلبان فرار کند که نتوانست. بعد فیلبان دستور داد غذای فیل را به اندازه یک بره کنند.

بعد از یک‌سال‌ونیم فیل مانند یک بره توی حیاط فیلبان می‌گشت و با او رفیق شده بود. دیگر کسی نگهبان فیل نبود و فیلبان اسم او را «فیلک» گذاشته بود.

فیل آب و علفش را می‌خورد و به دنبال فیلبان به این طرف و آن طرف می‌دوید. هیچ‌کس باور نمی‌کرد که این فیل همان فیل یک‌سال‌ونیم پیش باشد.

حالا دیگر فیلبان آن‌قدر فیل را دوست داشت که شب و روز کنار او می‌خوابید و برای او تعریف می‌کرد و می‌گفت: «می‌دانم تو مرا دوست داری؛ چون نمی‌خواهی مرا زیر پای چهل فیل بیندازند و بکشند! من هم تو را دوست دارم؛ چون نمی‌خواهم سربازهای پادشاه تو را بکشند.»

فیل هم با خرطومش موهای فیلبان را ناز و نوازش می‌کرد. فیلبان خوش‌حال شد و دستور داد که به اندازه یک بز به فیل علف بدهند.

حالا فیل و فیلبان با هم به کوچه و بازار می‌رفتند و دیگر کسی از فیل نمی‌ترسید و او هم با خرطومش آن‌ها را نوازش می‌کرد. فیل چاق و چاق‌تر شد تا به اندازه یک بز شد. بچه‌ها دسته دسته به خانه فیلبان می‌آمدند، برای فیل علف و میوه می‌آوردند و جلوی او می‌ریختند، در عوض فیل هم با خرطومش با بچه‌ها بازی می‌کرد.

یک روز، که شاید دو سالی گذشته بود، فیلبان به نگهبان‌ها گفت: «فیل بزرگ شده، برای او به اندازه یک گاو علف بریزید!»

فیل با نگهبان‌ها هم بازی می‌کرد. آن‌ها نارگیل جلوی فیل

می‌انداختند و فیل با نارگیل توپ بازی می‌کرد. آن وقت فیلبان و نگهبان‌ها به کارهای فیل قاه قاه می‌خندیدند.

از بس بچه‌ها و مردم کوچه و بازار برای فیل علف و میوه و خوراکی می‌آوردند، فیل روز به روز چاق‌تر و بزرگ‌تر می‌شد. حالا فیل به اندازه یک گاو بود. دسته دسته بچه‌ها را به پشت خودش سوار می‌کرد و دور شهر می‌گرداند.

یک روز فیلبان جلوی فیل زانو زد و گریه کرد. فیل با خرطومش فیلبان را نوازش کرد، انگار به او می‌گفت: «چرا گریه می‌کنی؟»

فیلبان گفت: «من به تو خیلی ظلم کرده‌ام، مرا ببخش! چه قدر به تو گرسنگی دادم! تو را اذیت کردم! تو را قسم به این دوستی که بین ما به وجود آمده، مرا ببخش! به آن خرطوم قشنگت قسم که من از حرف پادشاه نترسیدم، من از این که زیر پای چهل فیل له شوم، نترسیدم، من از این ناراحت بودم که اگر پادشاه تو را بکشد، چه کنم!»

فیل روز به روز بزرگ و بزرگ‌تر می‌شد تا وقتی که یک فیل بزرگ و قوی هیکل شد. فیلبان به نگهبان‌ها گفت: «به این فیل باید به اندازه یک فیل واقعی غذا داد، فردا می‌خواهم او را پیش پادشاه ببرم.»

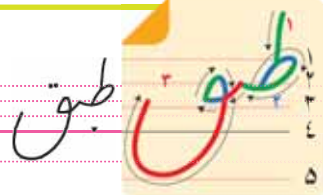
سه سال از روزی که پادشاه فیل را به فیلبان سپرده بود، می‌گذشت. فیل با شکوه و عظمت در کوچه‌ها می‌رفت و بچه‌ها به دنبال او بودند.

هنگامی که پادشاه فیل را مهربان و آرام دید، تعجب کرد و گفت: «فیلبان! چگونه این فیل را رام کردی؟»

فیلبان همه قصه را از اول تا آخر برای پادشاه تعریف کرد. معلوم نشد که پادشاه حرف‌های فیلبان را باور کرد یا نه، اما فیل را به او بخشید و گفت: «حال که چنین فیلی را رام کرده‌ای، حق توست که بر او سوار شوی.»

فیلبان سوار بر فیل از کاخ بیرون آمد و به سوی جنگل راه افتاد. او به این فکر بود که چه طور فیل را تربیت کند تا وحشی شود و بتواند در جنگل کنار حیوان‌های وحشی دیگر زندگی کند.

فیلبان بر فیل سوار بود و به سوی جنگل می‌رفت.



طهران

تهران

گ چ پ ژ

فارسی یا عربی؟

عادل اشکیوس

۲۵

پوچان ایران ۱۳۹۰

است که از فارسی به بیشتر زبان‌های جهان رفته مثلاً soap در انگلیسی همان سابون است. در کلماتی با حروف ض، ظ، ع بدون استثنا دارای ریشهٔ عربی هستند؛ چون در فارسی چنین مخارجی از حروف وجود ندارد.

ط حرف «ط» که جنجالی‌ترین حرف در املائی کلمات است، ویژهٔ واژه‌های عربی است؛ در فارسی واژه‌هایی که با «ط» نوشته می‌شوند یا عربی‌اند یا غلط املائی هستند؛ مانند طهران، طالش، اصطهبان، طوس که نادرست هستند. هم‌چنین بلیت واژه‌های فرانسوی، تیر واژه‌های انگلیسی و اتاق واژه‌های ترکی است.

ق حرف «ق» نیز در مرتبهٔ دوم حروف جنجالی است. در فارسی سره قاف نداریم بلکه غین داریم. قاف ویژهٔ واژه‌های عربی در نود درصد موارد است. واژه‌های عربی اغلب دارای ریشهٔ سه حرفی و دارای وزن و هم خانواده‌اند مانند قاسم، تقسیم، مقسّم، انقسام، قسّم، قسمت، اقسام، مقسوم، قسّام، منقسم، تشخیص واژهٔ عربی‌الاصول دارای قاف کار ساده‌ای است. اما دیگر کلمات قاف دار در فارسی، یا ترکی‌اند یا مغولی؛ مانند قره‌قروت (کشک سیاه)، قره‌قویونلو (صاحبان گوسفند سیاه)، قره‌گوزلو (دارندهٔ چشم سیاه یا بزرگ)، قزل آلا (ماهی طلایی) که ریشه ترکی دارند.

کلماتی مانند آقا و قلدر نیز مغولی‌اند. کلمه‌هایی مثل قوری، کتری، سماور همه واژه‌های روسی‌اند که زمان قاجاریه وارد ایران شدند.

گ، چ، پ، ژ در عربی نوشتاری این حروف وجود ندارد و هر کلمه‌ای که دارای یکی از این چهار حرف باشد حتماً عربی نیست و به احتمال بسیار ریشهٔ فارسی دارد؛ مانند منیژه، مژگان، ژاله، پروین، پرنده، گیو، گودرز، منوچهر، پریچهر و ... البته بعضی از کلمه‌ها امکان دارد از دیگر زبان‌ها باشد؛ مانند پینگ‌پونگ که چینی است، چاخان و خیل که مغولی‌اند، یا پارتی که انگلیسی است و آپارتمان که واژه‌های فرانسوی است.

تشخیص ریشهٔ فارسی یا عربی کلمه‌ها به ظاهر کار دشواری است ولی راه‌های ساده‌ای هم وجود دارد که دانستن آن‌ها جالب است. از میان ۳۲ حرف الفبای فارسی برخی فقط مخصوص واژه‌های عربی هستند.

ث هر واژه‌ای که دارای حرف «ث» است، ریشهٔ عربی دارد. جز کیومرث (زندگانی میرا)، تهمورث (دارندهٔ سگ نر نیرومند) و واژگان لاتین مانند بلوتوث.

ح هر واژه‌ای که دارای حرف «ح» است بی‌گمان عربی است غیر از کلمهٔ حوله که درست آن هوله است و به گمان نزدیک به یقین ریشهٔ ترکی دارد و به معنی پُرزدار است. در عربی به حوله «منشفه» گفته می‌شود.

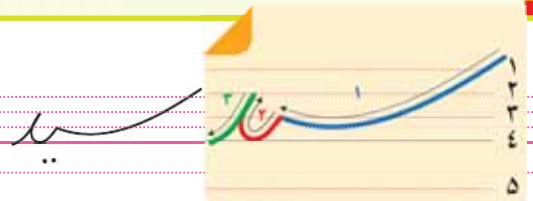
«حَلیم»، غذایی که بیشتر شما خورده‌اید، اشتباه نوشته می‌شود و درست آن «هَلیم» است.

ذ در فارسی کهن حرف «ذ» مانند عربی آن تلفظ می‌شده است، اما امروزه دیگر هیچ ایرانی ذال را مانند عرب‌ها تلفظ نمی‌کند بلکه زاء تلفظ می‌نماید. بیش از ۹۵ درصد واژه‌های دارای ذال ریشهٔ عربی دارند مگر واژه‌هایی مانند گذر، گذراندن، گذشتن، پذیرش، پذیرفتن، آذین، گنبد (امروزه گنبد خوانده می‌شود) دانستن (که امروزه دانستن تلفظ می‌شود) اما کردها، لک‌ها و برخی دیگر از اقوام ایرانی دانستن را زانستن تلفظ می‌کنند. مانند تالشی‌ها که به (می‌دانم) می‌گویند (زَنَم) و کردها می‌گویند (آزَنَم، زانَم، مَزانَم یا دَزانَم)

ص کلمه‌های دارای «ص» نیز بی‌شک عربی هستند، مگر عدد «شصت» و «صد» که به عمد غلط نوشته شده‌اند تا با انگشت شست و سد روی رودخانه اشتباه نشوند.

صندلی نیز از ریشهٔ صندل است و صندل عربی شدهٔ چَندَل است که گونه‌ای چوب هندی است.

صابون هم در اصل واژه‌های فارسی است و درست آن سابون



گلچین

۲۶

نوجوان
۱۳۰۰ تا ۱۳۰۵

آواز گنجشک

گنجشک برای آهو آواز می‌خواند
آوازش را با ناز می‌خواند
گنجشک مثل یک راز
از آهنگ باران با ساز می‌خواند
از غنچه‌های لب‌باز
از پرنده‌های در پرواز می‌خواند
از خورشید با موهای طلایی باز
از سفرهای دور و دراز می‌خواند
محدثه آذرمیان از تهران

برگزیدگان مسابقه «گر جای پرنده‌ها بودید!»
اگر یادتان باشد، در شماره‌های آخر «رشد نوجوان» سال
گذشته پرسیده بودیم:

«گر به جای پرنده‌ها بودید، در گوش آهو چه
می‌گفتید؟ یا اگر کلاغ بودید، چه حرف‌هایی به
روبه می‌زدید؟»

قرار بود گفت‌وگوی خیالی این موجودات را در قالب شعر،
داستان، نثر ادبی و... بنویسید و برای ما بفرستید.
حالا نوبت ماست که برنده‌های این مسابقه را به ترتیب رتبه
اعلام کنیم:

داستان

سوزان عبدی از کرج، ریحانه هدایتی
یگانه از قم، زینب همایی و سمیه
ساعدی از اهواز
(با تشکر از سیده زهرا صالحی از
تهران)

شعر

محدثه آذرمیان از تهران، مهسا
محمدی از نجف‌آباد
(با تشکر از محمدامین زاهدی کیا از
خوزستان، زهرا رضایی از قزوین و
راضیه رحیمی از اصفهان)

نثر ادبی

محدثه الماسی از چالوس
(با تشکر از محمدحسین شریفی از
همدان و مینا حیدری از سیرجان)

اگر پرنده بودم...

اگر پرنده بودم، به آهو می‌گفتم: «بال‌هایم مال تو.
آن‌ها را بدون هیچ چون و چرایی به تو می‌دهم.
تو نیز قلب خود را با من سهیم شو. دلت را به
من بسپار و بگذار سبک‌بال بدوم؛ تا آن‌جا که
خدایم داند!
بگذار نرم و نازک بدوم تا به آن‌سوی زمین.
بدوم، بدوم بدون نگرانی از نابودی لانه و
آزار دیدن جوجه‌هایم.

تو هم پرواز کن؛ با بال‌هایی که من به تو
بخشیده‌ام، پرواز کن. حالا آسمان خانه‌توست!

محدثه الماسی از چالوس



سکوت برفی

روباہ ایستاد و نگاهش را به سیاهی دوخت که در سپیدی برف برق می‌زد. یک کلاغ! کلاغ! کلاغ هم ناگهان چشمش به روباہ افتاد. گویا با چشم‌هایشان چیزی به هم می‌گفتند. نگاهشان در هم گره خورده بود و هیچ کدام حاضر به رفتن نبودند.

روباہ در دلش گفت: «چه منظره زیبایی! سیاهی پرهای تو در این سپیدی برف. چه کسی گفته که تو...»
و کلاغ با خود اندیشید: «چه چشم‌های قهوه‌ای گیرایی! چه کسی گفته که تو...»

هر دو بدون آن که بدانند، به یک چیز فکر می‌کردند و این قلب‌هایشان را به یکدیگر نزدیک کرده بود. آن دو بدون هیچ کلامی همدیگر را دیده و شناخته بودند. حالا دیگر قلب‌هایشان از آن یکدیگر بود.

زینب همایی از اهواز

پشیمانی

دسته‌های پرنده در هوای سرد و برفی پرواز می‌کردند. آن پایین آهویی از سرما به خود می‌پیچید. با دیدن آهو، پرنده از آسمان باریدند. دو تا از پرنده‌ها در گوش آهو چیزی زمزمه کردند. برفی در چشمان آهو درخشید. از جایش بلند شد و پرنده‌ها فهمیدند که باید دنبالش بروند. آهو قبول کرده بود که آن‌ها را به جایی گرم راهنمایی کند.

آهو همین‌طور رفت تا به غاری رسید. پرنده‌ها با اشتیاق وارد غار شدند. غافل از آن که گرگی انتظارشان را می‌کشید.

آهو موقع بازگشت متوجه شد چیزی مانع حرکتش شده. برگشت و گرگ را دید که دمش را گرفته و پوزخند می‌زند:

«فکر کردی گوشت لذیذی مثل تو رو به خاطر چند تا پرنده لاغر مردنی که برام آوردی، از دست می‌دم!»

حالا در چشم‌های آهو چیزی موج می‌زد؛ چیزی شبیه پشیمانی! ریحانه هدایتی یگانه از قم

کلاغ کله‌شق

قار قار... همه‌اش همین صدا را می‌شنوم. همه‌اش پرهای سیاه و صدای قار قار. دیگر خسته شده‌ام. کاریش هم نمی‌توانم بکنم. من یک کلاغ ده ساله‌ام که توی زندگی‌اش غیر از قار قار کردن و قار قار شنیدن هیچ کار مفیدی انجام نداده است. تا امروز فقط با کلاغ‌ها سرو کله زده‌ام و دوست بوده‌ام. دلم می‌خواهد با حیوان‌های دیگر دوست باشم و بازی کنم؛ مثلاً شیر یا ببر یا پلنگ‌های خال‌خالی.

همه بهم می‌گویند «کله‌شق». به این اسم معروف شده‌ام. راستش من با همه کلاغ‌ها فرق دارم. دوست دارم به جای پرواز در آسمان، روی زمین راه بروم. عجیب است، نه؟ الان هم دارم همین کار را می‌کنم. صبر کن ببینم. این چه صدایی است؟
عجب شناسی دارم! این که یک روباہ است.

— سلام آق روباہه!
— چی؟ آق روباہه؟ از کی تاحالا کلاغ‌ها این قدر پررو شدن؟ می‌خوای

همین الان یه لقمه چیت کنم تا درس عبرتی بشه واسه بقیه؟
و خیز برمی‌دارد تا من را بگیرد، اما من زودتر می‌پریم و می‌گوییم:
— من که منظوری نداشتم. فقط می‌خواستم باهات سر صحبت رو باز کنم و دوست بشم.

— عجب! چه فکری توی اون مغز کوچیکت می‌گذره؟ من دوست کلاغ نمی‌خوام. فقط خیلی گشتمه و تو هم که با پای خودت... چی از این بهتر؟

می‌ترسم و می‌خواهم فرار کنم. که روباہ می‌گوید: «باشه، باهات دوست می‌شم. فقط یه شرط داره.»
می‌گویم: «چه شرطی؟»

— این که دلیل دوست‌شدنت با من رو بگی!

سوزان عبدی از کرج

زیر ذره بین

دوست خوبم، حتماً می‌دانی قالب شعر بی‌نامت، که نداشتن عنوان اولین ضعف آن است، مثنوی است. این قالب به خاطر ویژگی‌هایش دست شاعر را در داستان‌پردازی باز می‌گذارد و تو هم به درستی این قالب را برای بیان یک روایت داستانی انتخاب کرده‌ای.

مثنوی یکی از قالب‌های کلاسیک شعر فارسی است که هر پیشش دارای قافیۀ جداگانه است و مصرع‌ها به شکل دو به دو قافیۀ جداگانه دارند. با این توضیح در خیلی از بیت‌هایت از این قاعده پیروی نکرده‌ای و از نظر قافیه دچار اشکال شده‌ای. بیت‌هایی را که در آن‌ها قافیه به درستی انتخاب نشده، با سیاه کردن کلمه‌هایی که باید هم قافیه باشند، اما نیستند، مشخص کرده‌ام.

درست است که از قدیم‌الایام از مثنوی برای داستان‌پردازی استفاده می‌شده است و حالا بخشی از گنجینه ادبیات کهن ما به همین آثار اختصاص دارد. اما امروز و با گذشت زمان تا حدی به تعریف‌های متفاوتی از شعر دست یافته‌ایم که اعتبار یک شعر را منوط به شاعرانگی می‌کند، نه روایت داستان یا دادن پند و حکمت؛ بنابراین شعر تو از نظر شاعرانگی نمره چندانی خوبی کسب نمی‌کند؛ چرا که بیشتر فکر و ذکر شاعر تعریف کردن یک داستان، در سراسرترین شکل ممکن و گرفتن نتیجه اخلاقی از آن است.

یکی از دلایل موفقیت شعرهای خوب و نیز جذابیت هر نوع نوشته و اتفاق، بهره‌مندی از «تازگی» است. چیزی که تازه باشد، می‌تواند جذابیت هم داشته باشد. حالا از خودت می‌پرسم؛ به نظرت شعری که نوشته‌ای، تا چه حد تازه است؟ آیا این داستان را قبلاً بارها از زبان شاعران و در واقع نظم‌پردازان دیگر شنیده‌ایم؟ مطالعه شعرهای خوب شاعران کهن و به خصوص امروزی و کندوکاو در آن‌ها می‌تواند در رفع ایرادهای گفته شده، کمکت کند.

یکی بود یکی نبود
زیر گنبد کبود
پسری کاکل به سر
کلاه بوقی به سر
لباسی کتیف و پاره
شاید افتاده تو چاله
اسم این پسر شیطون
که حالا می‌گم براتون
قلی بود لپ گلی بود
پسر ننه گلی بود
کار اون خواب خواب
خوردن غذا و آب
نه مدرسه نه کتاب
نه دیکته نه حساب
ننه‌اش کلافه بود
پی راه چاره بود
یه روزی یه فکری کرد
یه فکر خیلی بکری کرد
اومد بیرون توی کوچه
رفت خونه ننه منوچهر
ظهر که شد خورشید خانم
نشست میون آسمون
قلی که از خواب پرید
یک دفعه از جا جهید
گفت ننه ننه گلی
بیا پیشم پیش قلی
صبحونه خامه و شیر
نون و سرشیر و پنیر
وقتی صدایی شنید
ننه رو هیچ جا ندید
سریع گریه سر داد

کلاغه به ننه خبر داد
ننه اومد به خونه
قلی گرفت بهونه
گفت به قلی ننه گلی
آهای قلی آهای قلی
ای پسر تنبل
زانو گرفتی بغل
نه مدرسه نه کتاب
نه دیکته نه حساب
هیچی که بلد نیستی
پس دنبال چی هستی
استراحت و خواب
صبحونه، یه قطره آب
همه اینا با تنبلی
به دست نمی‌آد ای قلی
برای غذا و نعمت
لازمه رنج و زحمت

شکوفه ندایی از تهران



محلّه کم حواس



پرت‌ترین محلّه شهر
با ناله ساختمانی نیمه‌ساز
پرید از چرت عصرانه
او فقط
کش و قوسی به کوچ‌هایش داد
اما

— حواسش نبود —
از نقشه بیرون افتاد!

زیتا ملکی

«من یار مهربانم
دانا و خوش بیانم»
هم اهل طنز و تاریخ
هم اهل داستانم
گاهی پلیسی و گاه
محبوب عاشقانم
گاهی قلمبه و گاه
باریک و کم توانم
بسته به نرخ کاغذ
ارزانم و گرانم
این روزها به هر حال
یک عالمه تومانم
تا دربیایم از چاپ،
در آمده‌ست جانم
با این همه، غلام
هر چه کتاب‌خوانم
دیگر همین، خلاصه
بسیارم وفلانم

سیدعباس ترین

شاخ غول

امتحان غول است، غول
ترسناک و غرغرو
می‌شود با بچه‌ها
گاه‌گاهی روبه‌رو
می‌رود در فکرشان
با هزار و یک سؤال
بی‌جواب و سخت‌سخت
راه‌حل‌هاشان محال
من نمی‌ترسم ولی
از صدای زشت او
درس خواندم روز و شب
تا شود بی‌آبرو
شاخ غول امتحان
باز در دست من است
هر سؤال سخت او
مثل آب خوردن است!

حسین تولاتی





از قدیمی ترین شهرهای استان آذربایجان شرقی است. قدمت آن به دوره مادها برمی گردد. این شهر در جنوب کوههای سهوند قرار دارد. اوج شهرت مراغه در زمان هلاکوخان مغول بود که به پایتختی انتخاب شد. مراغه به معنی مرغزار (دشت وسیع) است و این نام را از مراتع زیبا و دشت های وسیع اطراف خود گرفته است.

وجود باغ های زیاد و پر برکت میوه و تاکستان های انگور به این شهر زیبایی خاصی داده. این شهر زادگاه عالمان بزرگی؛ همچون اوحدی مراغه ای و خواجه نصیرالدین طوسی است. از سوغات این شهر می توان به فرش، عسل طبیعی، کشمش، باسلوق و صابون مراغه اشاره کرد.

مراغه

زهرة کریمی

عکس: هانف همایی

۳۰
خوبتران اینده ۱۳۹۷



↑
مقبره آقآلار
میر عبدالفتاح موسوی مراغه ای شاعر و عارف دوره زندگی مراغه ای مقبره بعدها به محل دفن بزرگان و عارفان مراغه تبدیل شد و به این علت به مقبره آقآلار مشهور شد.

↑
گنبد کبود
از بناهای با ارزش دوره سلجوقی. در زیر گنبد آن آیه هایی از قرآن با خط کوفی نوشته شده است.

لب لب لب





مقبرهٔ اوحدی مراغهای

عارف و شاعر پارسی گوی
نامدار قرن هشتم و صاحب
مثنوی معروف جام جم.



رصدخانهٔ مراغه

در عهد هلاکوخان به سال
۶۵۶ ق. با تشویق دانشمند
بزرگ خواجه نصیرالدین
طوسی بر روی تپه‌ای بنا
شد. اما امروزه گنبدی
بزرگ برای حفظ بناهای
باقی مانده بر روی آن ساخته
شده است.



گنبد سرخ

مربوط به دوره سلجوقی.
قبل از رصدخانهٔ مراغه
برای تعیین ماه‌ها و ساعات
روز به کار می‌رفته است.



غارهای اطراف رصدخانه

در قسمت زیرین
رصدخانه غارهایی در
دل کوه قرار دارند که
احتمالاً برای جلسات
علمی دانشمندان نجوم
استفاده می‌شده است.



معماران نابینا

ملیکا قلیچ پور

زندگی تاریک

موریانه‌ها حشراتی هستند که به صورت دسته‌جمعی زندگی می‌کنند. بیشتر آن‌ها در تاریکی به سر می‌برند و نابینا هستند یا بینایی ضعیفی دارند. پوست موریانه‌ها بسیار نازک است و به رطوبت زیادی نیاز دارد به همین دلیل در مناطق گرم و مرطوب زندگی می‌کنند.



تقسیم کار

موریانه‌هایی که در یک لانه با هم زندگی می‌کنند به گروه‌هایی تقسیم می‌شوند که هر گروه وظیفه مشخصی دارد. گروه کارگران که تعدادشان زیاد است وظیفه ساختن لانه، جمع‌آوری غذا و مراقبت از نوزادان را دارند، موریانه‌های سرباز به کارگرها کمک می‌کنند و از لانه و ساکنین آن مراقبت می‌کنند، شاه و ملکه جمعیت موریانه‌ها را افزایش می‌دهند.

نوزادها

نوزادهای موریانه‌ها زمانی که از تخم خارج می‌شوند به شکل کرم هستند. آن‌ها در فاصله‌های زمانی مشخصی پوست‌اندازی می‌کنند و هر بار تا حدی تغییر می‌کنند. به تدریج نوزاد شبیه یک حشره کامل می‌شود.

دفاع

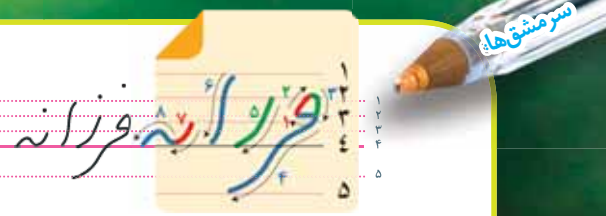
بسیاری از موریانه‌های سرباز، ماده چسبناکی از خود تولید می‌کنند و آن را به بدن دشمن می‌زنند تا بی‌حس شود. در هنگام خطر کارگران و سربازان سر خود را به در و دیوار لانه می‌کوبند تا موریانه‌های دیگر را خبر کنند. بزرگ‌ترین دشمن موریانه‌ها مورچه‌ها هستند.

لانه محکم

موریانه‌ها داخل چوب‌ها یا درون زمین و روی آن لانه می‌سازند. آن‌ها برای ساختمان‌سازی به جای آجر از ذرات شن، ماسه و چوب استفاده می‌کنند و آن‌ها را با استفاده از بزاق دهان یا فضولاتشان به هم می‌چسبانند. این لانه‌ها بسیار محکم‌اند و گاهی با کلنگ هم خراب نمی‌شوند.



لانه موریانه‌های درختی



تهویه هوا

شگفت‌انگیزترین ویژگی آشیانه‌های پیچیده و بزرگشان، داشتن تهویه هوا است. دیواره لانه و برخی از راهروها به بیرون راه دارند تا هوای آشیانه برای زندگی چندین میلیون موربانه در کنار هم مناسب باشد. لوله‌های بزرگ دودکش مانند این آشیانه، هوا را به خوبی تهویه می‌کنند.



برج‌های بلند موربانه‌ها در بیابان‌های بدون درخت، ارتفاع بعضی از آن‌ها به ۷ متر می‌رسد. دالان‌های باریک لانه اغلب در جهت شمال به جنوب قرار دارند تا از آفتاب شدید در امان باشند.

مقایسه با انسان

اگر انسان مهارت معماری و شهرسازی موربانه را داشت چه می‌ساخت؟! شاید می‌توانست برجی بسازد محکم و جادار که تا کره ماه بالا برود. امروزه دانشمندان تلاش زیادی می‌کنند تا رمز و راز این توانایی خدادادی موربانه‌ها را کشف کنند.



در قرآن

داستان مرگ عجیب حضرت سلیمان علیه‌السلام در سوره سبا آمده است. حضرت سلیمان در حالی که به عصای چوبی‌اش تکیه زده بود از دنیا رفت و هیچ‌کس متوجه مرگ او نشد. به فرمان خداوند موربانه‌ای شروع به خوردن عصای چوبی کرد تا این که بدن بی‌جان سلیمان علیه‌السلام بر زمین افتاد و همه متوجه مرگ او شدند.

بخش‌های لانه

این معماران کوچک برای رفت و آمد به اتاق‌های مختلف ساختمان‌های بزرگشان، مانند انبار غذا، انبار فضولات، محل نگهداری نوزادان، قصر ملکه و سایر قسمت‌ها راهروهای پرپیچ و خمی ساخته‌اند. شکل لانه موربانه‌ها با توجه به محل زندگی و آب و هوا متفاوت است.



جهت یابی

جهت‌یابی معماران نابینا و پیدا کردن مسیرشان در این شهر پرپیچ و خم نیز بسیار شگفت‌انگیز است. احتمالاً آن‌ها به میدان مغناطیسی زمین حساسند، مانند یک قطب‌نما. بنابراین با استفاده از این حس طبیعی جهت‌یابی می‌کنند.

در یکی از بعدازظهرهای آفتابی سال ۱۹۵۴ «جومارتین»، پلیس پیر و محبوب شهر طبق معمول برای سرکشی به سالن ورزشی شهر رفته بود. قبل از آن که قدم به درون سالن بگذارد، پسرک لاغر اندامی را دید که روبه دیوار و بی حرکت ایستاده است. صدای هق هق گریه‌اش نشان داد چه اندوه بزرگی در دل دارد. باورش سخت بود که پسرک گریان واقعاً خود «کاسیوس» باشد! ولی خودش بود. بچه یکه‌بزن و مقتدر محله، زار زار گریه می‌کرد؛ چون دوچرخه زیبایی را که دو روز پیش، پدرش برای او خریده بود، دزدیده بودند!

جومارتین به آرامی پیش رفت و نزدیک پسرک سیاه‌پوست ایستاد. کاسیوس به محض شنیدن صدای جو، به سوی او برگشت و با خشم فریاد زد: «جو! مطمئن باش، اگر کسی که دوچرخه‌ام را به سرقت برده پیدا کنم، بیچاره‌اش می‌کنم.» جو از این تهدید کاسیوس کوچک خنده‌اش گرفت. ولی پسرک دوازده ساله آن قدر مصمم حرف‌هایش را تکرار کرد که پشت جو لرزید و تردید نکرد که این پسر جسور در شرایط فعلی به هر خطایی دست خواهد زد. برای همین گفت: «بسیار خوب، کاسیوس حتماً این کار را بکن! ولی ... دوست جوان من! قبل از هر چیز، باید روش جنگیدن را بیاموزی تا اگر حریف قوی‌تر بود بر تو فاتح نشود. امروز حریف تو دزدی است که دوچرخه‌ات را به سرقت برده و شاید در فرداهای زندگی مجبور باشی با حریفان دیگری مبارزه کنی. مگر اتکای تو به دست‌ها و مشت‌هایت نیست؟ آیا طرز به کار بردن آن‌ها را به خوبی می‌دانی؟»

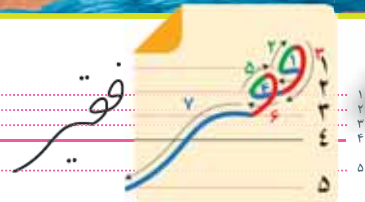
نگاهی به یک عمر
مبارزه قهرمانی که نام
محمد و نام‌خانوادگی علی
را برای خود انتخاب کرد.

ارباب رینگ‌ها

مهدی زارعی

۳۴

عنوان این شماره



بچه نا آرام لوئیزویل با شنیدن حرف‌های مردی که تا حالا، او را دشمن خود و همه بچه‌های محل می‌دانست، بلافاصله اشک‌هایش را از گونه سیاه خود پاک کرد و بی آن که حتی از سر کار مارتین خداحافظی کند، به سرعت راه خانه را در پیش گرفت. کاسیوس آن شب با هیچ کس حرف نزد. وقتی مادرش به او اصرار می‌کرد که باید شام بخورد، بالحنی کاملاً جدی گفت: «نه مادر! به جای خوردن و خوابیدن، باید اول جنگ کردن را یاد بگیرم!»

آن روز خانم «اودسا کلی» چیزی از این جمله پسرش نفهمید تا آن که چند روز بعد شوهرش خبر داد دو پسر آن‌ها رودلف (رودی) و کاسیوس برای آموختن بوکس در سالن بزرگ لوئیزویل ثبت نام کرده‌اند. فردای آن روزی که دوچرخه شصت دلاری کاسیوس دزدیده شد، او سراغ سر کار مارتین رفت و در حالی که او را اولین بار دوست خود لقب می‌داد، خواهش کرد جنگیدن را به او بیاموزد. جو مارتین با مربی سالن آشنایی داشت، کاسیوس و رودی را به سالن ورزش برد و دست‌شان را در دست مربی مشت‌زنی گذاشت و از این تاریخ، زندگی بچه سیاه‌پوست لوئیزویل درون رینگ بوکس آغاز گشت. اندام متناسب و استعداد بی‌مانند، سبب پیشرفت سریع او شد. به طوری که وقتی در دبیرستان درس می‌خواند شش عنوان ایالتی و سه عنوان ملی در مشت‌زنی به دست آورد.

توصیه «عموجو»

در سال ۱۹۶۰، کاسیوس هجده ساله با فتح مسابقات انتخابی دسته نیم سنگین بوکس آماتور آمریکا به عضویت تیم ملی درآمد و نامزد سفر به رم و شرکت در بازی‌های المپیک شد. با وجود این

موفقیت بزرگ، کاسیوس سرسختانه تصمیم داشت به دلیل وحشت از سفر هوایی از المپیک رم چشم‌پوشی کند. این بار نیز پلیس شهر بود که او را راهنمایی کرد و کاسیوس به توصیه «جو» سوار هواپیما شد. در بازگشت از المپیک مدال طلا بر سینه کاسیوس می‌درخشید. او به راحتی هر چهار مسابقه خود را برده بود و قهرمان دسته نیم سنگین المپیک شده بود. قهرمانی المپیک گذرنامه‌ای بود برای ورود به دنیای حرفه‌ای‌ها تا آن زمان او صاحب رکورد جاودانه ۱۳۷ پیروزی و فقط ۷ شکست شده بود.

شب تاریخی

چهار سال پس از المپیک رم سالن بزرگ شهر «میامی» در سکوت و بهت فرو رفته بود. هشت هزار تماشاگر نا آرام آماده دیدن مبارزه‌ای مرگبار بودند. کاسیوس ۲۲ ساله با پیکری تراشیده چشم‌ها را خیره کرده بود. اما بسیاری با دیدن هیکل درشت «سانی لیستون»، که به خرس بزرگ شهرت داشت، به خود لرزیدند. در این جمع فقط «جو مارتین» بود که با چهره‌ای خندان به کاسیوس چشمک می‌زد. او بیش از همه به کاسیوس امیدوار بود.

آغاز پُر شکوه

شش راند از مبارزه گذشته بود که حادثه‌ای شگفت روی داد. خرس بزرگ توانش را برای ادامه نبرد با مدعی جوان از دست داد. در آغاز راند هفتم یکی از رگ‌های بازوی لیستون پاره شد. او دیگر مسابقه نداد و دست‌های کاسیوس به عنوان بیست و سومین سلطان بوکس حرفه‌ای بالا رفت. در همان شب

افسانه‌ای؛ یعنی پس از پیروزی بر خرس بزرگ، کاسیوس و برادرش رودی به دین مبین اسلام روی آوردند و از آن پس کاسیوس نام «محمد» و نام فامیل «علی» را بر خود نهاد و «رودی» نیز نام «رحمان» را برگزید. محمدعلی خود را تنها یک بوکسور با عنوان جهانی نمی‌دانست بلکه مبارزی بود در راه اسلام.

مدالی در رودخانه!

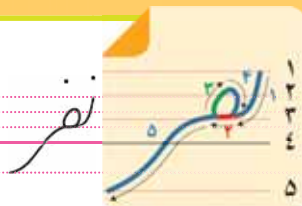
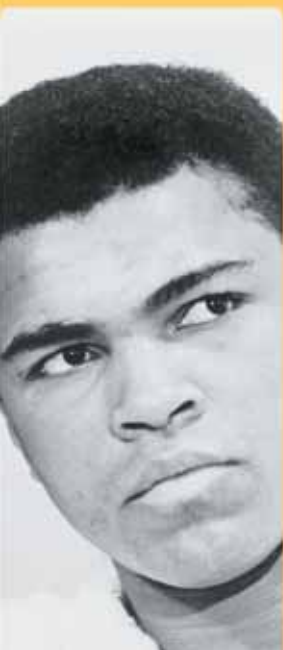
کمی بعد از قهرمانی جهان، محمدعلی مدال طلای المپیک را در رود «اوهایو» انداخت. به نظر او تا زمانی که ظلم به برادران و خواهران سیاه‌پوستش ادامه داشت این مدال هیچ ارزشی نداشت. کمی بعد او دوباره لیستون را در هم کوید، در زمانی کمتر از یک دقیقه! و قهرمانی خود را تثبیت کرد.

خدمت به ورزش

علی در شرایطی که از دهه ۸۰ به پاریس متبلا شده بود قبل از المپیک ۱۹۸۴ سفرهای فراوانی به آفریقا انجام داد و موفق شد آفریقایی‌ها را از تحریم المپیک باز دارد. بزرگ‌ترین پاداش برای بزرگ‌مرد رینگ، روشن کردن مشعل المپیک با دستان لرزانش در سال ۱۹۹۶ بود.

مخالفت با جنگ

علی در بهار ۱۹۶۷ اعلام کرد: «دوستان! من با قانون کاخ سفید خواهم جنگید! من از باروت تنفر دارم. من به جبهه‌های جنگ ویتنام نخواهم رفت. حتی اگر این کار به قیمت از دست رفتن عنوان جهانی من تمام شود!» «ارباب‌رینگ‌ها» در سال ۱۹۸۰ از رینگ خداحافظی کرد.



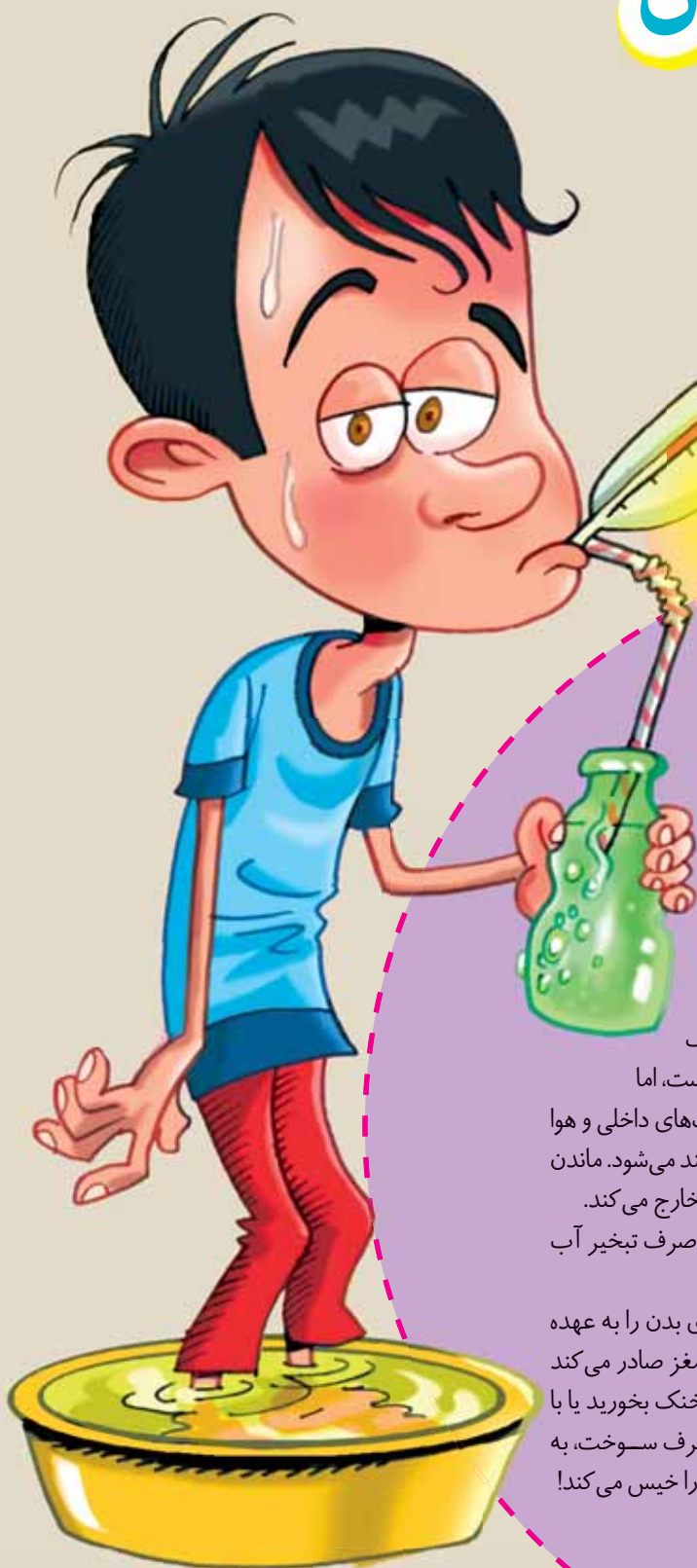
کولر بدن

محمد علی قربانی

۳۶

بچه‌ها ۱۳۹۰

با این که دمای بدن ما ۳۷ درجه سانتی گراد است چرا در هوای ۳۰ درجه عرق می‌کنیم؟



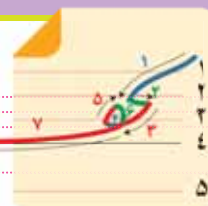
شاید برای شما هم این سؤال پیش آمده باشد که چرا تحمل دمای سی درجه سانتی گراد این قدر برای انسان سخت است.

دلیل اصلی احساس گرما این است که ۳۷ درجه، دمای بافت‌های داخلی بدن است و سطح پوست بسیار خنک‌تر از بافت داخلی است. پوست با تبادل دما با هوای اطراف، سطح بدن را خنک می‌کند. از طرفی واکنش‌های شیمیایی درون سلول‌های بدن انرژی گرمایی آزاد می‌کنند. اگر این گرما از بدن خارج نشود موجب تخریب سلول‌ها می‌شود. وقتی هوا خنک است تبادل گرما به راحتی انجام می‌شود و مشکلی نیست، اما

وقتی دمای هوا سی درجه است، اختلاف دمای بافت‌های داخلی و هوا کم می‌شود و به همین دلیل سرعت آزادسازی گرما کند می‌شود. ماندن گرما در بدن سوخت و ساز سلول‌ها را از حالت عادی خارج می‌کند. برای جبران این حالت بدن بلافاصله گرمای اضافی را صرف تبخیر آب زیر سطح پوست می‌کند تا دمای خود را پایین ببرد.

هیپوتالاموس نام قسمتی از مغز است که کنترل دمای بدن را به عهده دارد. احساس گرما در حقیقت یک هشدار است که مغز صادر می‌کند تا شما با زبان خوش هر چه زودتر یک نوشیدنی خنک بخورید یا با کم کردن شعله بخاری علاوه بر صرفه جویی در مصرف سوخت، به سوخت‌وساز سلول‌ها کمک کنید و گرانه بدن خودش را خیس می‌کند!

سرفه





ایران باستان

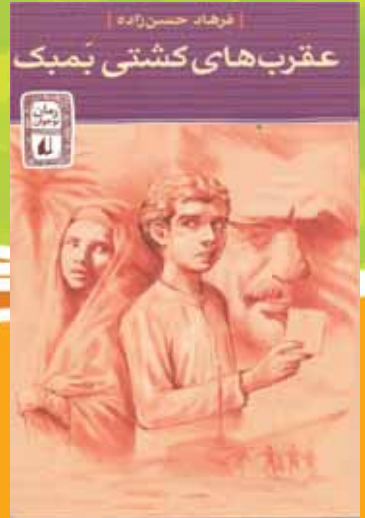
مطالعه تاریخ هر سرزمینی ما را با چگونگی شکل‌گیری جامعه‌های مختلف، آداب و رسوم، دین و فرهنگ آن سرزمین

آشنا می‌کند. تاریخ ایران نیز به دو بخش دوره باستانی و دوره اسلامی تقسیم شده است. به دوران قبل از ورود اسلام به ایران، ایران باستان می‌گویند؛ دورانی که سلسله‌هایی چون عیلامی، مادها، هخامنشیان، سلوکیان، اشکانیان و ساسانیان بر این سرزمین حکومت می‌کرده‌اند.

«ایران باستان» اولین جلد از مجموعه کتاب‌های «چراهای تاریخ ایران» است که «مسعود جوادیان» به سبکی نو، گزیده‌ای از سرگذشت این بخش از تاریخ کشورمان را در آن بازگو کرده و پس از طرح پرسش‌هایی، با نثری ساده به آن‌ها پاسخ داده است. همچنین تصاویر و عکس‌های جالب فهم مطالب کتاب را آسان‌تر کرده است. در بخشی از کتاب که انتشارات قدیانی آن را منتشر کرده است، می‌خوانیم:

«منشور کوروش چیست؟»

وقتی کوروش بابل را فتح کرد، دستور داد بر روی یک لوح سفالین استوانه‌ای، سخنانش را به اطلاع مردمان دور و نزدیک برسانند. روی این لوح (منشور کوروش) اوضاع شهر بابل به هنگام ورود پیروزمندانۀ کوروش شرح داده شده است. او به جای آن که در این فرمان از قدرت‌نمایی و خون‌ریزی حرف بزند، از بازسازی شهر بابل و از صلح و آرامش برای مردم سخن گفته است. ... حقوق‌دان‌ها و متفکران، این منشور را نخستین متن بشری دانسته‌اند که به حقوق انسان‌ها پرداخته است. از این رو منشور کوروش را «نخستین منشور جهانی حقوق بشر» نامیده‌اند.»



عقرب‌های کشتی بمبک

«... صداییش بدجوری بند دلم را لرزاند. یعنی حالت

ناجوری بهم دست داد. هم ترس و هم یک‌جور قلقلک که آدم خوشش می‌آمد. اگر می‌گفتم نه، آن‌ها کار خودشان را می‌کردند و من ضایع می‌شدم. از ناچاری گفتم: «او کی» و دل‌هام را انداختم پای دیوار و قلاب گرفتم. بچه‌ها از رو قلاب رفتند بالا و آخر سر خودم عینهو گربه از دیوار پریدم آن طرف. همه جا مثل شب اول قبر تاریک بود و آسمان ماه نداشت. یا شاید هم داشت و من نمی‌دیدم. یا شایدم داشت و پشت ابر بود. یا شایدم نه ابر بود، نه ماه. هر چی بود کور خانه‌ای بود که نگو و نپرس. از دور چراغ اتاق ناصر بلدوزر یا شاید هم مرده شورخانه پیدا بود. یواش می‌خندیدیم و جلو می‌رفتیم. شگری گفت: «بچه‌ها پخش بشین و صدا تونو کلفت کنین. ئی جوری ... هوووو ... هوووو ... هاللا ...» و خودش دوید طرف چپ و صدایش را ریخت رو سرمان. تنم مورمور شد و یاد خوابم و سفارش ننهام افتادم. تا بیایم بترسم، قبرستان پر شد از صدای ارواحی که ما بودیم.

— هوووو ... هی‌ی‌ی ... هاللا ...

انگار صدتا روح از قبرهای‌شان بیرون آمده بودند و داشتند برای خودشان آواز می‌خواندند.»

«عقرب‌های کشتی بمبک» زمانی است با نثر دلنشین و کمی طنز آلود «فرهاد حسن‌زاده» برای نوجوانان که نشر افق آن را منتشر کرده است. از آن‌جا که داستان در آبادان اتفاق می‌افتد گویش شخصیت‌ها به زبان محلی است. ماجرا یک سال قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و از شبی شروع می‌شود که شخصیت اصلی داستان، «خَلو» و دوستانش «شگری»، «منو» و «ممدو» از قبرستان برمی‌گشتند که متوجه شدند یک مرد و دو زن مخفیانه چمدانی را در قبرستان زیر خاک می‌کنند. آن‌ها خوش‌حال از این که گنجی پیدا کرده‌اند، شبانه چمدان را از زیر خاک درمی‌آورند ... اما اتفاق‌هایی در ادامه، داستان می‌افتد که بهتر است خودتان بخوانید.

پی‌نوشت

۱. دله به معنای سطل آب است. در این جا منظور بیت حلبی است که برایش دسته ساخته‌اند.

برای تمرین بقیه سرمشق‌ها از دفتر مشق موجود در ویلاگ رشد نوجوان استفاده کنید. نشانی ویلاگ در صفحه فهرست



زنگی

مجید عمیق

۱ به جای علامت سؤال چه عددی می‌توان قرار داد؟

۲ در جای خالی کدام یک از شش شکل زیر باید قرار گیرد؟

۴ کدام یک از شکل‌های شماره ۱ تا ۶ می‌تواند جای علامت سؤال را پر کند؟

۳ براساس نظم و ترتیبی که بین این اعداد وجود دارد، جای علامت سؤال چه عددی باید باشد؟

۵ یکی از چهار عدد سمت چپ را طوری جابه‌جا کن که معادله زیر برقرار شود.

$$۲۶ - ۶۳ = ۱$$

۶ اعداد ۱ تا ۴ را طوری در دایره‌ها قرار دهید که در هر زنجیره چهارتایی متصل به هم فقط یکی از آن‌ها وجود داشته باشد. ضمناً چهار عددی که به صورت عمودی، افقی یا مورب پشت سر هم قرار می‌گیرند، تکراری نباشند.



۳۹

مجموع آبان ۱۳۹۰

قبل از حل جدول به نکات زیر توجه کنید:

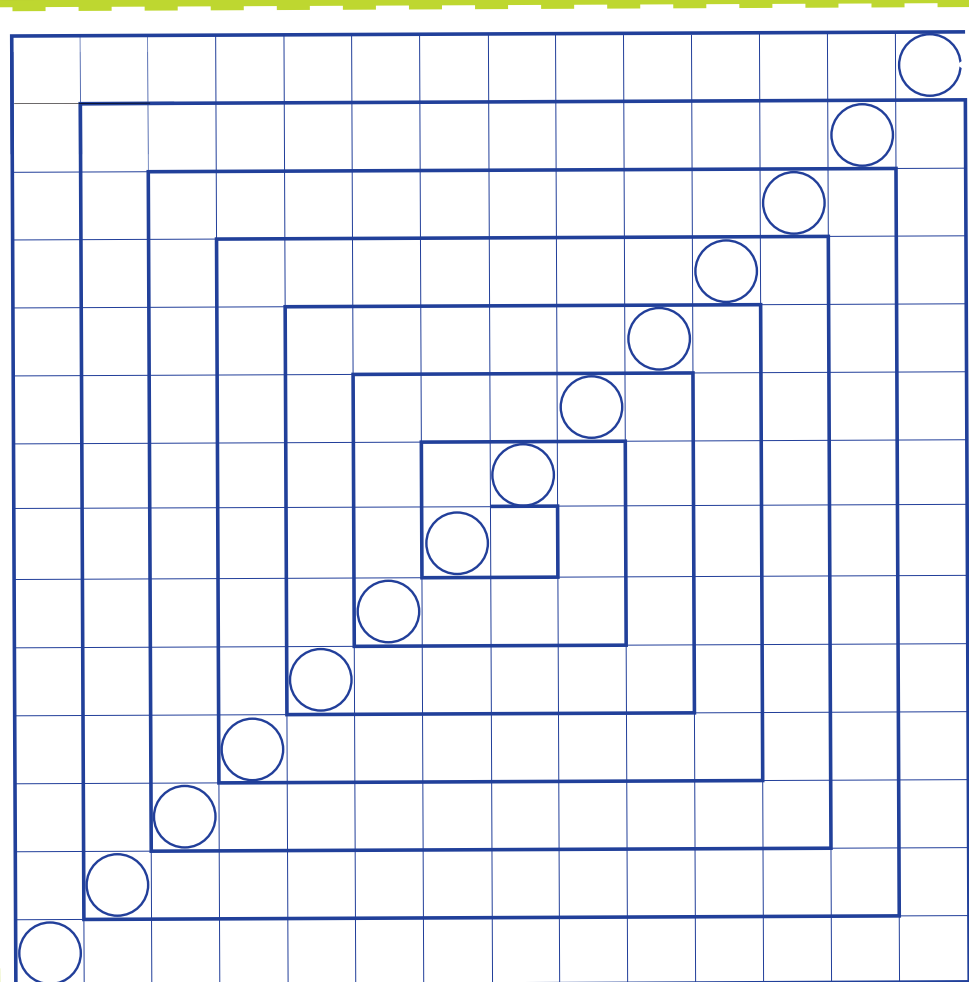
۱. حل جدول از بیرون به مرکز جدول ختم می‌شود. (برخلاف حرکت عقربه‌های ساعت)
۲. آخرین حرف هر کلمه، اولین حرف کلمه بعدی خواهد بود.
۳. تعداد حروف هر کلمه در مقابل سؤال، داخل پرانتز نوشته شده است.
۴. برای یافتن رمز جدول، حروف داخل دایره‌ها را از بالا به پایین به ترتیب بنویسید؛ رمز جدول نام بزرگ‌ترین شاعر و ادیب قرن نهم است.

تفریح

محمد عزیزی پور

شرح جدول ماریج:

نام پدر پیامبر اسلام (ص) (۷حرف) پایتخت مادها (۷حرف) کشوری اروپایی (۴حرف) کتاب شعر شاعر (۵حرف) مؤسس افشاریه (۷حرف) بلندترین رشته کوه جهان (۷حرف) کتاب مقدس زرتشتیان (۵حرف) پیامبر بت‌شکن (۷حرف) ایستادگی (۶حرف) ماشین جنگی (۴حرف) بدن (۵حرف) بلندترین قله ایران (۶حرف) قاضی ورزشی (۴حرف) وسیع‌ترین کشور (۵حرف) تنگه‌ای در جنوب ایران (۴حرف) مرکز سیستان و بلوچستان (۶حرف) حاکم ستمگر زمان ابراهیم (ع) (۵حرف) پرنده نجار (۶حرف) سرزمین حمورابی (۴حرف) پوشاک (۴حرف) کلام (۳حرف) آدرس (۵حرف) یادمان (۶حرف) یاران (۶حرف) از مرکبات (۵حرف) ابدی (۵حرف) روستایی (۵حرف) کشور افلاطون (۵حرف) فناشده (۵حرف) معالجه (۵حرف) وال (۴حرف) ثابت کرد زمین می‌چرخد (۶حرف) ورزشی هم روی چمن هم روی یخ (۴حرف) سنگی گران‌بها (۵حرف) از پسران فریدون (۴حرف) زخم (۵حرف) کشور شمال‌شرقی ایران (۹حرف) زاری (۴حرف) فریاد شادی (۴حرف) استانی در شمال‌غربی کشور (۶حرف) از بندرهای استان هرمزگان (۴حرف) پرنده فلزی (۷حرف) مصرف بیش از اندازه (۵حرف) ورزشی پرترفدار (۶حرف) وسایل (۵حرف) دادگاه (۵حرف)



شامی پیازچه جعفری

ملیحه ظریف شاهسون نژاد

۴۰
نوجوان ایران ۱۳۹۰

طرز تهیه
سیبزمینی‌ها را آب‌پز کنید، پوست آن‌ها را کنده و رنده کنید. جعفری و پیازچه را بشویید و خرد کنید و روی سیبزمینی‌های رنده شده بریزید. حالا پنیر رنده شده، آرد، ادویه و زردچوبه و تخم‌مرغ را به مخلوط اضافه کنید و با دست ورز دهید تا مایه یک دست شود. دستکش فراموش نشود! حال به اندازه دلخواه مایه را با دست شکل دهید و در روغن داغ بریزید تا سرخ شوند. حتماً خوش‌تان می‌آید، نوش‌جان.
یادتان باشد با وجود پنیر این غذا احتیاج به نمک ندارد.



مواد لازم
سیبزمینی بزرگ ۲ عدد
تخم‌مرغ ۱ عدد
پنیر سفید ۲۵۰ گرم
آرد گندم ۳ قاشق غذاخوری
پیازچه ۱۰ عدد
جعفری ۱۰۰ گرم
ادویه و زردچوبه به میزان لازم
روغن سرخ‌کردنی

حساب شده و تقویم آن

۳ به حجم و لم از آن یکی در میان یکی در میان سینه سینه شده و تقویم آن

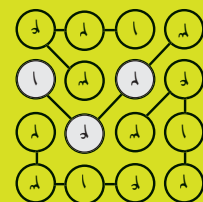
۴ عدد ۴۹۹ درست است. از عدد ۴ که شروع شده است، هر عدد

۵ ۱ = ۴ - ۳ = ۱
بیشتر می‌آید. (بسیار آسان است. اگر می‌خواهید، می‌توانید)

۶ (در هر ردیف یکسانها در جهت عقربه‌های ساعت

۷ ۱۱ = ۶ - ۵ = ۱
بیشتر می‌آید. لم از آن یکی در میان یکی در میان

۸ دو عدد ۲۸ و ۲۸ * ۳ = ۸۴
بیشتر می‌آید. در هر ردیف یکسانها در جهت عقربه‌های ساعت



بیشتر می‌آید. لم از آن یکی در میان یکی در میان

۹ در لم لم که هر یک از آنها در جهت عقربه‌های ساعت

۱۰ شکل یکی درست است. در هر ردیف یکسانها در جهت عقربه‌های ساعت